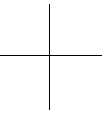
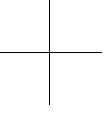


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حاج سیاح

سفرنامه نویسی معلم اخلاق و واضع لغت

عبدالمحمد روح بخشان

ضمیمه شماره ۲۱

نامه فرہستان

تهران، خرداد ۱۳۸۴

ضمیمه شماره ۲۱
نامه فرهنگستان

حاج سیاح، سفرنامه‌نویسی معلم اخلاق و واضع لغت
ع. روح‌بخشان
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
بها: ۳۰۰۰ ریال
برای مشترکان: رایگان

نشانی ناشر: تهران، خیابان ولنجک، خیابان پانزدهم شرقی، شماره ۳۶
صندوق پستی: ۶۳۹۴-۱۵۸۷۵ تلفن: ۸-۲۴۱۴۳۹۴، ۸۷۱۲۴۹۲ دورنگار: ۲۴۱۴۳۵۶

حاج سیّاح، سفرنامه‌نویسی معلم اخلاق و واضع لغت*

ع. روح‌بخشان

... نیز با خود گفتیم: سبحان‌الله، حیوان وحشی مهربانی را می‌فهمد و با آدمیزاد
آنس به هم می‌رساند، به خلاف آدمیزاد که هر قدر بیشتر مهربانی ببیند زحمت و
اذیت زیادتر خواهد کرد. (حاج سیّاح، سفرنامه، ضمن گفت و گو از توله خرسی
که یک جوان در شهر ویدن در شمال آبخاز به او هدیه کرد، ص ۳۹۲، ۳۹۳)

در آمد

یکی از دانشهای رایج و معتبر و سودمند در اروپا تیمولوژی^۱ نام دارد که در زبان فارسی
آن را «ریشه لغت‌شناسی»^۲ و «علم اشتقاق» یا «ریشه‌شناسی»^۳ معنی کرده‌اند. بعضی از
ادیبان و اهل قلم هم در برابر آن «فقه اللغه» را، که در زبان و ادب فارسی سابقه بس قدیم
دارد، به کار برده‌اند که البته چندان مناسبتی ندارد.

البته ریشه‌شناسی در زبان و فرهنگ فارسی بی سابقه نیست و مخصوصاً در شناخت
اصل اسامی بسیار رایج بوده است و همان است که به نام «وجه تسمیه» شهرت دارد و به
ویژه در میان عامه مردم رواج داشته است و هنوز هم دارد و تا اندازه‌ای مطابقت می‌کند
با «شان نزول» که اختصاص به آیات قرآنی دارد و ما امروزه آن را، درست یا نادرست،

* از جناب استاد احمد سمیعی (گیلانی) صمیمانه سپاسگزارم که زحمت مطالعه و اصلاح این نوشته ناقابل را
تقبل و تحمل کردند.

1) etymology / étymologie

۲) منصور اختیار، معنی‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۸

۳) دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب

در بسیاری از موارد به کار می‌بریم یعنی توسع و تسری معنایی و کاربردی پیدا کرده است.

در طول تاریخ زبان فارسی، از دیرباز تا کنون، کوششهایی در جهت شناختن ریشه واژه‌ها شده است و مخصوصاً اهل لغت و فرهنگ‌نویسان، جسته و گریخته، اشاره‌هایی به این نکته کرده‌اند و در روزگار ما مطالب‌گاه مفصل در این زمینه نوشته شده است که مقصود از آنها چیزی دیگر بوده است و صریحاً نامی از خود فن برده نشده است، مثل آنچه شادروان دکتر محمد معین در مبحث دوم مقدمه فرهنگ فارسی با عنوان «عناصر اصلی زبان فارسی» نوشته است یا بیشتر مطالبی که در مقدمه لغت‌نامه دهخدا اندراج یافته است. اما، در سالهای اخیر، تا آنجا که من بنده می‌دانم، نوشته‌ای از آقای دکتر حداد عادل ارتباط مستقیم با این موضوع دارد که مشخصات آن چنین است: «ناصرالدین شاه واژه‌گزین» (نامه فرهنگستان، سال چهارم، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۷، ص ۱۵۹-۱۹۱) و اتفاقاً کاملاً به موضوع کار ما در این نوشته مربوط می‌شود.

اهمیت و فایده شناخت ریشه واژه‌ها

شناخت ریشه واژه‌ها و چگونگی راههای ورود آنها به زبان فارسی و به طور کلی به زبانهای ایرانی، از جهات گوناگون، لازم و سودمند و آموزنده است؛ مثلاً در تدوین تاریخ صنایع و هنرها و پیشه‌ها، شناسایی مسائل و امور اجتماعی مخصوصاً آداب و عادات و رسوم و سنن، تبیین چگونگی روابط تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی قومی با اقوام دیگر، روشن شدن تاریخ زبان و اجزای آن که در این گزارش مخصوصاً مورد توجه است، و بسیار زمینه‌های دیگر... که روشن شدن آنها گاه مایه حیرت می‌شود و حتی باورنکردنی می‌نماید، چنان که در سی و چند سال پیش، یک روز که در ژنو به دیدن شادروان استاد محمدعلی جمال‌زاده رفته بودم، ضمن صحبت از هر دری، گفت که «زبان فارسی فقط ۸۰۰ کلمه اصیل دارد و بقیه آنچه در واژگان ما یافت می‌شود دخیل یعنی بیگانه است یا منشأ بیگانه دارد.» و من بنده سخت شگفتی زده شدم.^۴

(۴) در همین جا بگویم که در آن زمان هنوز اصطلاح "واژگان" در برابر اصطلاحهای اروپایی و کابولر/ vocabulaire و دقیقاً/ لگزیک/ lexique وضع نشده بود. امروزه هم که وضع شده است متأسفانه به غلط و هولزده به جای واژه‌ها به کار برده می‌شود و بیشتر کسانی که آن را به کار می‌برند معنای درستش را نمی‌دانند.

باری، امروزه در این نکته تردیدی نیست که بیشتر واژه‌های رایج در زبان فارسی کنونی از سُریانی، یونانی، لاتینی، قبطی، هندی، چینی، ترکی و زبانهای سامی مخصوصاً عربی گرفته شده‌اند و در طول سالها و قرن‌ها شناسنامه فارسی و ایرانی پیدا کرده‌اند. اما تاریخ آشنایی ما با زبانهای اروپایی و ورود لغات فرنگی به فارسی به دوره جنگهای صلیبی در قرنهای پنجم و ششم هجری و، پس از یک دوره فترت، به زمان صفویان می‌رسد. در روزگار صفویان، شماری از کلمات پرتغالی، انگلیسی و فرانسوی یا معادل‌های آنها وارد زبان فارسی شد که در مجموع به بیست لغت بالغ نمی‌شود. معروف‌ترین آنها پادری و پدر مقدس است. این حرکت، بر اثر عواملی مربوط به اوضاع داخلی ایران مدتی متوقف ماند تا در عصر قاجاریه، در پی آشنایی ایرانیان با اروپا و فراورده‌های مادی و معنوی آن قاره و افزایش رفت و آمد ایرانیان به کشورهای اروپایی و فرنگیان به ایران از سر گرفته شد و بی‌حساب و کتاب ادامه و گسترش یافت، و همچنان به سبب رونق بازار ترجمه و سردرآوردن انواع مترجم از بازار نشر و فقدان پایبندی به حیثیت و حرمت زبان فارسی و افزایش بی‌مبالاتی در کار ترجمه و نبود حمیت زبانی صورت نامطلوب و در عین حال خطرناک و خطرآفرین کنونی را به خود گرفته است.

اهمیت و ارزش سفرنامه‌ها در لغت‌سازی

یکی از کارهای ضروری که برای شناختن واژه‌های خارجی مقیم یا دخیل در فارسی و در نتیجه سامان دادن به فرهنگ لغت و واژگان باید صورت گیرد مطالعه و بررسی متون دوره قاجار است. واژه‌های خارجی (اروپایی) از این دوره به بعد از چند راه وارد زبان فارسی شده‌اند:

۱. کتابهایی که ترجمه شده‌اند مخصوصاً کتابهای علمی در دوره اول، یعنی دوره دارالفنون، و کتابهای علمی و داستانهای فرنگی در دوره‌های بعد؛
۲. کتابهای تألیفی مثل آثار محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، چنان‌که مثلاً المآثر و الآثار – البته بجا و به مناسبت – حاوی بسیاری از واژه‌های علمی اروپایی است؛ و نیز خاطرات و آثار ایرانیان صاحب مقام و دست‌اندرکار که به مناسبت‌هایی با اروپائیان یا علوم و فراورده‌های اروپایی در تماس بوده‌اند، مثل مکتوبات میرزا تقی خان امیرکبیر که حاوی شمار قابل ملاحظه‌ای از کلمات روسی و فرانسوی هستند؛

۳. مطبوعات و مخصوصاً روزنامه‌ها که به سبب شتاب در کار فرصت مذاقه در واژه‌گزینی و زحمت معادل‌یابی پیدا نمی‌کنند؛

۴. از فرنگ برگشته‌هایی که در مقام مُدرس در دانشگاه‌ها به تدریس گماشته می‌شوند در حالی که پشتوانه و مایه لازم در زبان و فرهنگ فارسی ندارند و احساس تعهد هم نمی‌کنند و انبوهی از واژه‌های فرنگی تازه را به خورد دانشجویان می‌دهند یا در نوشته‌های خود به کار می‌برند و از این طریق وارد زبان و جامعه می‌کنند؛

۵. سفرنامه‌های ایرانیان به اروپا.

سفرنامه‌نویسی و ضبط خاطرات در میان ایرانیان و به طور کلی در جهان اسلام سابقه قدیم دارد. بیشتر کتابهایی که از قرن سوم به بعد در زمینه جغرافیا و در مقوله مسالک و ممالک نوشته شده‌اند یا واقعاً سفرنامه و خاطرات و روزنامه سفر هستند یا منشأ سفرنامه‌ای دارند. سفرنامه‌نویسی در ایران، به علتی که هنوز به درستی روشن نشده است در روزگار قاجاریه رونق و دامنه بسیار یافت تا جایی که شاهان و شاهزادگان این خانواده هم به این کار پرداختند و حتی سفرنامه‌نویسی را—چنان که در مورد ناصرالدین شاه صدق می‌کند—پیشه خود ساختند که در آن روز شاید چندان مهم و مفید جلوه نمی‌کرد اما اهمیت و ارزش آن امروزه اندک‌اندک آشکار می‌گردد.

نگارنده در بیش از سی سال پیش به اهمیت و ضرورت شناسایی واژه‌های بیگانه و سهم سفرنامه‌ها در این امر پی برد و از همان هنگام ضمن مطالعه این دسته از کتابها به برگه‌نویسی و ضبط کلمات مندرج در سفرنامه‌ها—با نام و نشان منبع آنها—پرداخت و می‌توان گفت که اکنون نه تنها صدها هزار برگه یادداشت فراهم آورده بلکه چند هزار لغت اروپایی مندرج در متون فارسی را ضبط کرده تا معلوم شود که فلان کلمه اول بار در کجا و به چه صورت و در کدام معنی وارد زبان فارسی شده است. در اینجا، برای نشان دادن نمونه کار، به معرفی واژه‌های اروپایی در سفرنامه حاج سیاح می‌پردازیم.

حاج سیاح و اهمیت کار او

محمدعلی فرزند آقامحمدرضا محلاتی، که به جهت کثرت سفر و سیاحت به «حاج سیاح» معروف شده است، در سال ۱۲۵۳ق/ ۱۸۳۶م متولد شده و در سال ۱۳۰۴ شمسی یعنی تقریباً در نودسالگی درگذشته است. او، در بیست و سه سالگی، برای گریز

از ازدواج اجباری، خانه و زندگی و درس و مشق و یار و دیار را ترک کرد و سفری دور و دراز در پیش گرفت که در مرحله اول هجده سال طول کشید و ضمن آن به ترکیه، قفقاز، همه کشورهای اروپا، چند کشور در شمال آفریقا و چند کشور از خاورمیانه از جمله عربستان و زیارت حج رفت و با اقسام اصناف مردم از گدا تا شاه آشنا شد و حتی دوستی و صمیمیت و معاشرت یافت و در همه جا به هر جا که توانست سر کشید و از هر دستگاه و مؤسسه دیدن کرد. ارزش کار او به ویژه در این است که گزارش کامل این سفرها و بازدیدها را در سفرنامه‌ای به حجم هزار و دویست صفحه باقی گذارده است.^۵

حاج سیاح در این سفرها بسیار چیزها را برای اول بار دیده است و بسیار چیزها برای او ناشناخته بوده‌اند که گاه فقط نام و نشان آنها را ضبط کرده است و گاه تعریفی هم از آنها به دست داده است. سفرنامه او، افزون بر ارزشی که از نظر یادداشت اوضاع آن روز کشورهای اروپا و آسیا دارد و در تدوین تاریخ آن کشورها حتی برای مورخان خود آن کشورها به کار می‌آید، حاوی فواید گوناگون در زمینه‌های متعدد است مثل آداب و رسوم، اعتقادات، علوم و صنایع، پزشکی، تعلیم و تربیت، مباحث اجتماعی، مقوله‌های زبانی مثلاً امثال و جز آن، هم‌چنین موارد بسیاری از مقایسه اوضاع اروپا با اوضاع کشورهای آسیا مخصوصاً ایران و طبعاً دریغها و دردهای وی از بابت عقب‌ماندگی زادگاهش.

حاج سیاح سفر خود را در بیست و سه سالگی یعنی در سال ۱۲۷۵ق، پانزده سال پیش از اولین سفر ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ق به اروپا، آغاز کرد؛ لذا در واژه‌سازی و معادل‌یابی برای کلمات فرنگی می‌تواند از نخستین کسان شمرده شود. اما ارزش کار او منحصر به همین یک مورد که موضوع گزارش ماست نمی‌شود. او مسافری تیزبین، میهن‌دوست، دلسوز، منتقد، ژرف‌نگر، پرمایه و دقیق بوده است و همه این خصوصیتها در سطر سطر نوشته‌اش انعکاس یافته‌اند. او به همه چیز توجه داشته است و می‌کوشیده است تا از هر چه می‌بیند و می‌شنود خوب سردرآورد و توشه‌ای ببندد. در این میان چند امر بیش از امور دیگر توجهش را به خود معطوف و مشغول می‌داشته است که در

۵) آقای علی دهباشی تاکنون جلد اول آن شامل سفرنامه اروپا را به چاپ رسانده است (ج ۲، شهاب ناقد و سخن، تهران ۱۳۷۸، ۵۳۹ص) سفرنامه حاج سیاح، بخش مربوط به ایران، به همت حمید سیاح و سیف‌الله گلکار، در ۱۳۴۰، به چاپ رسیده است. این بخش از سفرنامه مهم‌تر از بخش مربوط به اروپاست.

رأس آنها تعلیم و تربیت جای دارد. او در یادداشت‌هایش از دهها مدرسه نام برده است آن هم در روزگاری که به‌جز دارالفنون مدرسه‌ای دیگر به سبک جدید در ایران وجود نداشته است و جالب این است که او، در این مورد و در موارد دیگر، نه دستخوش آرزوهای دور و دراز می‌شود و نه با جزمیت حکم صادر می‌کند. او فقط گزارش می‌دهد و گزارش را تکرار می‌کند تا بلکه سرانجام گوشی شنوا پیدا شود و درسی را که او می‌دهد فراگیرد.

نکته دیگری که در این نوشته‌ها به چشم می‌خورد اهمیتی است که مؤلف برای اخلاقیات قایل است و به هر مناسبتی به آن گریز می‌زند. در واقع، اگر نوشته‌های مربوط به گزارش سفر و وصف شهرها و اوضاع جوامع را کنار بگذاریم و یادداشتهای اخلاقی سفرنامه را جمع کنیم، می‌توانیم یک رساله صد صفحه‌ای در اخلاق عملی فراهم آوریم که چون حاصل تجربیات مؤلف و برخوردهای ملموس اوست بسی مفیدتر و مؤثرتر از رساله‌هایی خواهد بود که علمای اخلاق و فلسفه در برجهای عاجشان و بی‌خبر از حال و وضع مردم نگاشته‌اند.

خُلُقیات و خصوصیت‌های حاج سیاح

اکنون بی‌فایده نخواهد بود که، پیش از پرداختن به اصل موضوع، مختصری درباره خُلُقیات و خصوصیت‌های مؤلف سخن بگوییم تا ضمن شناسایی روحیات او زمینه لازم و کافی برای درک چگونگی برخورد او با پدیده‌های اروپایی و واکنش‌های وی در قبال آنها فراهم آید. بدیهی است که این کار بر مبنای خود سفرنامه صورت می‌پذیرد، و این هم یکی دیگر از مزایا و فواید آن است.

گفتیم که حاج سیاح مردی تیزبین و دقیق بوده است. باید دوراندیشی، عاقبت‌نگری، انصاف، اعتدال، حقلطبی و همچنین ذوق و موقع‌شناسی را هم بر این صفات افزود. او، در این سفر، با درک این نکته که «شخص غریب کور است» (ص ۴۹۶) معتقد بوده است که «مردن بهتر است از التجا به خلق بردن» (ص ۵). و چون که هیچ سرمایه مادی نداشته است از همان ابتدا کوشیده است تا «شرط علم و انسانیت» (ص ۴۶۰) را در خود جمع کند زیرا که اولاً یقین داشته است که «علم گناه نیست» (ص ۳۷۶) و ثانیاً به تجربه آموخته بوده است که بدون چنین سرمایه‌ای راه به جایی نمی‌برد. حتی یک بار اعتراف

کرده است که، در قضیه‌ای، «چون در جمیع امتحانات ناقص» بود «هیچ خدمتی [به او] رجوع نشد» (ص ۳۲۲). با این اعتراف، وی لزوم تحصیل و دانش را گوشزد کرده است تا در پیکار زندگی کلاه بر سرش نگذارند چه که به قول خودش «می‌ترسیده است که شیرعلی خان به کلبعلی خان مبدل شود» (ص ۳۷۸) و کلاه خودش پس معرکه بماند.

حاج سیاح از همان ابتدا تکلیف خود را روشن می‌کند و می‌گوید چیزی ندارم و آنچه هست «نقد عمری است که صرف می‌کنم» (ص ۳۹) و این سخن را تا آخر کار تکرار می‌کند: «من بعد از مرگ مگر آسوده شوم... به عمر اعتماد ندارم و وقت را غنیمت می‌شمرم» (ص ۴۵۲). و تصریح می‌کند که «هرکس چیزی دارد صرف شکم خود می‌کند، من بنده چیزی غیر از نقد عمر ندارم، آن را صرف تماشای چشم می‌کنم» (ص ۴۱۶). نتیجه این می‌شود که، چون با مشکلی روبه‌رو گردد، به هر دری نمی‌زند بلکه به خود اتکا می‌کند. وی می‌نویسد: «سر بر زانوی تفکر، که دارالشورای بیچارگان و فقیران است، نهادم...» (ص ۳۶۰) که، با وجود نشان دادن نهایت استیصال و درماندگی، حکایت از ذوق و خوش مشربی یا رندی و قلندری او دارد و با این عبارت یا درس تکمیل می‌شود که «در عالم، رفیقی بهتر از خیال و منزلی بهتر از تنهایی نیست». (ص ۴۸۱)

حاج سیاح، با وجود این دلزدگیها و دغدغه‌ها، مردی خوش ذوق و بذله‌گو و موقع‌شناس و زبان‌آور و حتی طنزپرداز است. نمونه را به ذکر چند شاهد از تعبیرات او بسنده می‌شود: تحقیقات فضولانه کردن (۱۶۵)، اصحاب عیش (۲۸۸)، خاصان حضرت انسانیت (۲۸۸)، ما فی الکرباس (۲۹۸)، بی‌غیرتانه راه رفتن (۳۰۴)، بیعارخانه شهر (۳۰۵، ۳۱۶)، جماعت جیب‌بر (۴۲۴)، خوابیدن مربع وار (۲۷)، کارخانجات انسان‌کُشی از قبیل توپخانه و تفنگ‌سازی. (۲۳۸)

از اینها که بگذریم، باید بگوییم که وی اهل دل هم بوده و در زیباپرستی دست کمی از هیچ ایرانی باذوق و حال نداشته است. برای نمونه، وصفی که از یک دختر اهل شهر دراندی در شمال ابخاز، در متتهالیه شمال غربی دریای مازندران، کرده است، نقل می‌شود:

به یکمرتبه دیدم در گشوده شد. دختری درون آمد. الحق و الانصاف تا آن ساعت صورتی بدان خوبی و زیبایی و رعنائی ندیده بودم. گفتم: فتبارک الله احسن الخالقین... آنچه خواستم که نقصانی مشاهده کنم دیدم ابدأً به نظرم جز حُسن و خوبی و زیبایی و طنازی نمی‌آید... سال عمرش به شانزده. از مو و رو و قد و سخن همه چیزش در نهایت تمامی و اعتدال... چنان

جلوه جمال آن شوخ مرا از شش جهت سرگرم داشت که به هر چه مشاهده می‌کردم او را می‌دیدم... (ص ۴۰۶)

زبان سفرنامه

قطعه‌ای که نقل شد نمونه‌ای از شیوه نگارش حاج سیاح است که به سبکی ساده و بی‌پیرایه است خالی از حشو و عاری از زبان‌بازی و هدفی جز اطلاع‌رسانی ندارد. به همین دلیل، با وجود تسلطی که وی بر زبانهای متعدّد خصوصاً فارسی و عربی داشته، هرگز گرد بازی با کلمات و قلنبه‌نویسی و فضل‌نمایی نگشته است. از اینها گذشته، سفرنامه او فواید و مزایای بسیار از جوه گوناگون دارد که چون در چارچوب این گزارش جای نمی‌گیرند از پرداختن به آنها درمی‌گذریم. آنچه در این نوشته مخصوصاً مورد توجه ماست چگونگی برخورد مؤلف سفرنامه با واژه‌ها و اصطلاحات و دیدنیهای خارجی و نحوه انعکاس آنهاست.

حاج سیاح، در برخورد با این واژه‌ها و اصطلاحات و مشاهدات تازه و بی‌سابقه به سه شیوه عمل می‌کند: ۱) ترجمه و معادل‌سازی چه به صورت کلمه و چه به صورت عبارت و جمله کوتاه؛ ۲) نقل کلمه به خط فارسی با حفظ تلفظ اصلی؛ ۳) ضبط اصل کلمه و عبارت و ذکر معنا و معادل فارسی آن. ذیلاً به نقل و واری نمونه‌های این هر سه می‌پردازیم.

۱. ترجمه و معادل‌سازی

حاج سیاح، تا جایی که توانسته است، برای کلمات و اصطلاحات خارجی معادل فارسی به کار برده است. این معادلها غالباً ترجمه تحت اللفظی هستند و به ندرت ابتکار خاصی در وضع یا جعل آنها دیده می‌شود. صورتی از این کلمات و عبارات ذیلاً نقل می‌شود. این صورت برحسب ترتیب حروف الفبا تنظیم شده است و شماره یا شماره‌های بعد از هر کلمه یا عبارت شماره صفحه یا صفحه‌هایی است که کلمه در آن(ها) آمده است. برای اجتناب از تطویل کلام، از نقل جمله‌هایی که این کلمه‌ها و عبارتها در آنها به کار رفته‌اند خودداری کرده‌ایم:

آب جاری ۱۲۰، ۲۳۵؛ آب مغرغرت [آب توبه در کلیسا] ۲۷۷؛ آتشگاه [آتشکده] ۳۶۶؛ آدرس

دادن ۲۲۴؛ آدم [مأمور] پلیس ۲۴۷؛ آرامگاه راه‌آهن ۲۳۵، ۳۹۹، ۴۶۹؛ آسیای آتشی ۸۹؛ آلات پردازان خیاطی ۱۹۰؛ ابریشم‌کاری ۳۴۴؛ اخبارنویس [روزنامه‌نگار] ۲۱۹، ۴۰۵، ۴۱۱؛ اداره پلیس ۲۴۲؛ ادعای ضرر و خسارت کردن ۳۷۸؛ اسب‌بازان [در سیرک] ۳۸۹، ۴۵۳؛ اسلحه‌خانه ۱۹۶، ۴۵۲؛ اشخاص مقوایی [مانکن mannequin] ۱۹۶؛ اعترافخانه [در کلیسا] ۱۲۹، ۱۹۱؛ اعلام نامه ۲۹۱؛ اعلان نامه ۴۲۳؛ انبار امانت [در راه‌آهن] ۲۴۰؛ انباردارباشی ۳۳۱؛ انتظام عبور مردم ۴۵۸؛ انطیقه [antique، عتیقه] ۷۲؛ انطبقات ۱۰۵؛ انگلیسان [انگلیسیها] ۲۵۲؛ اهالی موسیقی ۲۹۱، ۳۸۶؛ ایوان بازیگران [صحنه] ۲۹۱؛ با پرده سخن گفتن ۳۸۱؛ بازار اکسپوزیسیون ۱۴۷؛ بازار سبزی ۵۱۴؛ بازیگاه ۱۱۹؛ بازیگاه طیران ۱۸۰؛ بازیگران [در نمایش] ۳۱۹؛ بازیگرخانه ۱۶۹؛ باغچه‌خانه ۲۷۳؛ باغچه عمومی ۲۶۱، ۲۸۶، ۴۰۳، ۴۳۵؛ باغچه عمومی ۱۰۹؛ باغچه نباتات [jardin botanique] ۱۳۸، ۲۵۲، ۲۶۰، ۳۲۲؛ باغ وحوش ۳۵۱؛ بلورخانه ۱۹۰؛ به سلامتی یکدیگر نوشیدن ۴۲۳؛ پدر روحانی [کشیش] ۲۷۸؛ پرده‌داری [در دربار] ۳۸۰؛ پستخانه ۳۹۰؛ پُسته‌خانه بَلدی ۲۹۳؛ پُل آویز [= پل معلق] ۱۲۶؛ پل آویزان ۲۶۶؛ پل مفتولی ۱۲۴؛ پوسته‌خانه ۷۰، ۹۸، ۲۴۸، ۲۶۸؛ پول جیب ۳۴۰؛ پولیسگاه ۲۴۰؛ پیادگی ۲۸۷؛ پیش دست استاد بودن ۴۰۲؛ تاریخ‌خانه ۱۷۸؛ تالار سیاحت ۲۲۴؛ تالار مریضخانه ۱۱۶؛ تحصیل انسانیت ۳۴۰؛ تحویلدار ۴۲۸؛ تذکره اذن دخول ۱۲۰؛ تذکره چی ۱۹۱؛ تذکره‌خانه کشتی آتشی ۵۱۸؛ تذکره درجه دوم ۱۱۲؛ تذکره راه‌آهن ۱۷۵، ۴۶۴؛ ترازوی آویز ۲۴۴؛ تربیتگاه ۱۰۲؛ ترسخانه ۳۵۲؛ تشریح انسان ۱۲۱؛ تشریحخانه ۱۳۶، ۱۷۸، ۲۰۰، ۴۵۲؛ تصحیح اغلاط [چاپی] ۱۷۲؛ تعریفنامه بنا ۴۸۴؛ تعمیرگاه ۲۶۱؛ تعریفه [تعرفه] ۴۲۸؛ تفنگخانه ۱۹۶، ۴۵۰؛ تَکَلّم‌خانه ۱۵۴؛ تکلیفنامه ۲۳۳؛ تلگرافخانه ۲۹۳، ۴۲۶، ۵۱۰؛ تماشاخانه ۲۲۰؛ تماشاگاه ۱۸۰، ۴۱۶؛ تنباکوبری ۲۲۶؛ تنباکوفروش ۸۱؛ تیغ‌بازان [در نمایش] ۳۱۹؛ جانبازان [در سیرک] ۴۹۱؛ جای چسباندن اطلاعات بر روی دیوار ۴۵۱؛ جُزؤکش [کیف] ۴۷۸؛ جواهرخانه ۱۹۶؛ چاپخانه ۱۰۵؛ چاپخانه حروفی و سنگی ۱۹۰؛ چاپخانه‌های دستی و آلتی و چرخ‌سی ۴۳؛ جای‌پزخانه ۴۰۵؛ چراغ‌آویز [لواستر] ۴۳۱؛ چراغ‌بایه ۲۶۹؛ چراغ پنج‌شاخه ۲۹۰؛ چراغدار ۱۸۶؛ چراغدان ۲۸۸؛ چراغ سه‌شعله ۲۷۸؛ چراغ‌گاز ۱۱۷؛ چراغهای گاز ۸۸؛ چرخ حساب ۲۰۵؛ چکمه نمددار ۴۴۰؛ چوب رحمت [در کلیسا] ۲۷۸؛ حافظ الصحه ۴۵۰؛ حبسخانه ۲۵۱؛ حجره تشریح ۱۴۱؛ حجره سکه‌های کهنه [در موزه] ۴۳۰؛ حروف‌نگاه [در چاپخانه] ۱۷۲؛ حساب هتل را پرداختن ۱۵۲؛ حِفْظ‌خانه انواع اسلحه ۲۳۲؛ حِفْظ‌گاه ۲۳۳؛ حفظگاه مصنوعات [در موزه] ۴۳۰، ۴۶۶؛ حق متر جمی ۳۴۰؛ خاج‌شویان ۴۲۸؛ خانه پرورش اطفال بی‌پدر ۴۵۰؛ خانه جمهوری ۹۱؛ خانه شهر ۱۴۴؛

خدای پدر ۴۵۱؛ خزینه بانک ۴۵۴؛ خط تلگراف ۴۴۴؛ خلفای [نمایندگان] ملت ۴۳۰؛
خوابگاه ۱۱۰؛ خوشگذرانی ۴۰۳؛

دادرسی کردن ۳۷۷؛ دارالاماره پاپ [واتیکان] ۲۸۲؛ دارالحکومه ۳۷۲؛ دارالشورا ۲۴۶؛
دارالشورای تجار ۱۵۰؛ دارالصنایع [موزه] ۱۱۳، ۴۳۲، ۴۶۷؛ دارالطباعه ۴۴۶؛ دارالفنون
بزرگ [اونیورسیتته] ۲۱۴؛ دارالمعارف [ظاهراً = فرهنگستان] ۳۱۷؛ دخل دان ۴۷۶؛ دربان
۲۹۱؛ دعوتنامه ۴۶۱؛ دفترخانه ۱۷۲؛ دفترخانه راه آهن ۲۴۰؛ دکاکین عاریتی [اجاره‌ای] ۴۲۱؛
دیوان اعلیٰ [دیوان عالی کشور] ۳۷۷؛ دیوانخانه تجار ۴۳۰؛ دیوانخانه جنایتکاران ۴۳۰؛
دیوانخانه عدالت شهری ۴۵۴؛

راه آهن اسبی ۱۹۷؛ راه آهن اسبی عمومی ۱۷۵؛ راه آهن بخار ۲۲۳؛ راه آهن بخاری ۸۹؛
راه شناس ۴۴۵؛ رقصگاه ۲۱۴؛ رئیس اداره پلیس ۴۴۳؛ رئیس پلیس ۴۴۳، ۴۴۴؛ رئیس ملتی
[منتخب] دولت ۴۳۰؛ ریختگی خانه ۱۷۱؛ ریسمان بازی [در سیرک] ۵۱۰؛

زانپوش ۴۱۶؛ زراعت دهقانی ۴۰۰؛ زراعتگاه ۲۶۵؛ زراعتگری ۴۵۰؛ زیرکاری ۴۰۹؛ زنگ
اخبار ۲۲۴؛ زنگ در خانه ۴۷۶؛ زنگ زدن [مثلاً در مهمانخانه] ۲۴۹؛

سرخنگاه ۸۷؛ سرای بلور [کریستال پالاس Crystal Palace] ۲۰۲؛ سربازان پلیس ۴۳۱؛ سربازان
پولیس ۱۵۷؛ سربازخانه ۴۳۴؛ سرکاتب ۱۶۰؛ سرنویس [کارت ویزیت] ۱۹۴؛ سفارش غذا
دادن ۱۸۹؛ سفره‌خانه ۱۱۰؛ سگ آبی [نیم‌ماهی و نیم‌سگ] ۲۰۷؛ سنگ‌بندی [-کردن در
برابر آب رودخانه] ۲۶۳؛ سنگ تاریخ [سنگ قبر = لحد] ۱۹۲؛ سنگستان ۳۰۴، ۳۸۶؛ سنگ
مصنوعی ۲۹۹؛ سنگ یکپارچه ۲۶۶؛ سواران نظام ۱۵۷؛ سیب‌زمینی فرنگی ۱۰۲؛ سیرگاه
۱۶۱؛

شال‌گردن ۴۱۳؛ شب‌گذرانی ۳۷۹، ۳۹۵؛ شرکت خزینه [بانک] ۱۳۰؛ شعبده‌بازان ۴۹۱؛
شکایتنامه [-نوشتن] ۳۷۷؛ شکم پاره کردن ۳۷۶؛ شهرچه [شهرک] ۳۲۷، ۳۸۶، ۴۱۶؛

صناعتخانه ۱۲۴؛ صنعتگری گداز [ذوب فلزات] ۴۳۳؛

طاق فیروز [طاق نصرت] ۱۱۵، ۲۸۴؛ طاق فیروزه ۲۳۴؛ طبیب دولتی ۲۹۸؛ طعامخانه ۱۵۴،
۱۷۲؛

عجایبخانه [لوور] ۱۶۳؛ عدالتخانه ۲۰۰، ۳۳۳؛ عدالتخانه اهالی صنعت ۳۴۹؛ عراده روزیانه
۳۹۵؛ عراده عمومی ۲۴۵، ۲۷۱؛ عراده گاوی ۳۲۷؛ عکاسخانه ۲۱۱، ۵۲۷؛ علم ترتیب کتابت
۲۳۴؛ علم جزا انتقال [مکانیک] ۴۳۱؛ علوم عسکریه [نظامی] ۲۳۲؛

فراموشخانه ۴۹۱؛ فنرهای گاز ۲۸۹؛ فواره جهنده ۱۲۴؛ فوتوگرافخانه ۲۱۰؛

قرائتخانه ۳۲۳؛ قراولخانه یانقین ۱۵۸؛ قطاعخانه ۱۷۶؛ قفل حروفی [رمزی] ۴۲۷؛ قلعه

حریبه ۴۱۰؛ قواعد دینداری ۲۷۵؛ قُوت [نیروی] بُخار ۱۸۹؛ قهوه‌خانهٔ آوازخوانان ۵۲۴؛ قهوه‌خانهٔ خوانندگان ۴۸۶؛ قهوه‌خانهٔ موسیقیان ۴۷۱؛ قهوه‌شانان [کافسانتان/ café] chantant ۴۹۴؛

کاپیتانی [منصب] - ۳۲۱؛ کاتب السُر [منشی پاپ] ۲۸۲؛ کاخ بلور لندن [←گلاس پلاس] ۴۶۷؛ کارخانجات ابریشم‌کشی ۲۳۸؛ کارخانهٔ بخار برای طبع روزنامه ۱۵۱؛ کارخانهٔ کاغذسازی ۲۳۴؛ کاسه‌گرخانه ۱۹۰؛ کاسه‌گری ۴۲۴؛ کاغذ اسکناس ۴۵۱؛ کاغذ دولتی ۴۵۱؛ کالسگه [واگن] آهن ۲۱۳، ۲۷۳؛ کالسگه اسبی ۱۷۵، ۲۸۹؛ کالسگه بان ۲۹۸؛ کالسگه بخار ۱۴۷؛ کالسگه بی‌حلقه ۴۱۶، ۴۱۹؛ کالسگه‌چی ۲۸۷، ۴۲۲، ۵۲۳؛ کالسگه خصوصی و عمومی ۲۴۱؛ کالسگه دایچ‌هاوز ۴۷۰؛ کالسگه دو حلقه ۵۰۱؛ کالسگه دولتی ۱۵۷؛ کالسگه راه‌آهن آتشی ۵۰۴؛ کالسگه راه‌آهن اسبی ۲۸۹؛ کالسگه روباز ۳۳۹؛ کالسگه‌سازی [کارخانه] - ۲۹۴؛ کالسگه سربازی ۱۶۶؛ کالسگه عمومی ۱۸۷، ۲۷۱؛ کالسگه گرفتن ۱۵۷؛ کبریت فرنگی ۲۱۶؛ کتاب آدرس ۲۰۸، ۲۱۴؛ کتابخانهٔ دارالطباعه ۴۳۳؛ کتابخانهٔ عمومی ۱۵۳؛ کتاب سرنویس [فهرستنامه، کاتالوگ] ۱۷۵؛ کشتی آتش ۶۷، ۱۷۵، ۳۹۴؛ کشتی بادی ۴۰۳؛ کشتی بخار ۵۰۴؛ کشتی‌خانهٔ دولتی ۲۸۷؛ کشتیگاه [اسکله] ۸۰؛ کشیدن سیگار ۲۹۰؛ کلاه از سر برداشتن به رسم ادب ۴۳۱؛ کلاه برنجی ۳۴۴؛ کلاه دوگوش ۴۱۳؛ کونسولان ۱۴۰؛ گارِ راه‌آهن ۳۳۲؛ گذراندن وقت ۴۰۰؛ گردشگاه ۱۱۰؛ گردشگاههای وسیع خوش‌رُوح ۴۳۲؛ گرمخانه ۲۰۵؛ گلخانه ۴۸۲؛ گلکاریِ باغچه ۴۷۱؛ گمرک ۷۰؛ گمرکخانه ۶۹؛ گوشبند ۴۲۵؛ گوشتِ خوک در روده آکنده [سوسیس] ۲۵۹؛ گوگرد فرنگی ۲۷۱؛

لباسِ بالاپوش ۴۱۶؛ لباس عمومی ۲۷۹؛ لحافِ بَرکِ فرنگی ۳۶۹؛ لسان شرقیین ۱۰۶؛ لِه [لهستانی] ۴۵۵؛ لیرهٔ فرانسه ۴۷۳؛

ماهی‌خانه [اکوئاریوم aquarium] ۱۹۷؛ مجسمهٔ سرپوش‌دار ۲۷۹؛ مجلس رقص ۳۵۴؛ مجلس معارفخانه [فرهنگستان] ۳۱۷؛ مجمع برادران متفق ۵۲۴؛ مجمع صنایع ۲۵۲؛ محضر ایلچیان ۱۴۳؛ مدرسهٔ استعلامِ امراض حیوانات ۴۵۰؛ مدرسهٔ اطباء ۴۳۰؛ مدرسهٔ باز کردن ۷۴؛ مدرسهٔ بحریه ۴۵۰؛ مدرسهٔ تجارت ۴۳۰؛ مدرسهٔ تجارت نقاشان ۲۳۲؛ مدرسهٔ جراحان ۴۳۰؛ مدرسهٔ جراحان نظامی ۲۶۶؛ مدرسهٔ جراحان و حکیمان ۲۶۶؛ مدرسهٔ حریبه ۴۲۱، ۴۶۷؛ مدرسهٔ دولتی ۳۳۳؛ مدرسهٔ رشديه ۶۹؛ مدرسهٔ روحانیان ۲۴۵، ۴۱۹؛ مدرسهٔ شرقیین ۹۵؛ مدرسهٔ شرکت برای علم طب و علم تاریخ ۴۳۰؛ مدرسهٔ طَبَّیَّه ۲۵۵؛ مدرسهٔ عرفا و علما و محرّزین ۲۳۹؛ مدرسهٔ عرفای یونان و پادشاهی ۴۳۰؛ مدرسهٔ علم طبایع اشیاء ۴۳۰؛ مدرسهٔ عمومی ۳۸۵؛ مدرسهٔ فرانسه ۷۳؛ مدرسهٔ لال و کر ۲۳۴؛ مدرسهٔ متمدنین ۲۳۷؛ مدرسهٔ مَجَانِیه ۱۶۶؛ مدرسهٔ مَجَانِیهٔ دولتی ۱۶۶؛ مدرسهٔ معارف ۲۳۶؛ مدرسهٔ معماران و

مساحان و زارعان ۴۳۰؛ مدرسه موسیقیان ۹۳؛ مدرسه نقاشان ۲۲۲، ۲۶۰؛ مدرسه یتیمان ۲۴۵؛ مُرده مصنوعی ۲۷۱؛ مریضخانه سربازان ۳۱۹؛ مریضخانه عسکریه ۲۳۷؛ مریضخانه عسکریه و بلدیہ ۴۹۵؛ مریضخانه کورها ۳۱۷؛ مریضخانه مجانیہ ۱۹۳؛ مزارستان ۱۹۲؛ مشق نمودن ۲۹۷؛ مشورتخانه ۲۰۰، ۲۰۸؛ مشورتخانه خلیفه بزرگ ۲۳۲؛ مشورتخانه روحانیان ۲۳۴؛ مصالح ملی و دینی ۲۸۱؛ معدن شناسی ۴۵۰؛ معلم خانه ۴۴، ۲۳۸؛ معرفتگاه ۲۷۷؛ معرفتگاه ۲۷۲؛ معرفه هتل ۲۸۷؛ مکتبخانه مجانی ۲۳۹؛ مکتبخانه مجانیہ ۲۶۲؛ منزل دیوانگان ۳۱۹؛ موجب از دولت گرفتن ۳۷۵؛ موزه تشریح طبیعی ۴۳۰؛ موزه طبیعت ۴۹۴؛ موزه فلاحت ۴۶۰؛ موزه نقاشان ۱۲۴؛ موزه نقش ۱۹۱؛ موسیقیان ۸۸؛ موسیقی خانه ۱۵۵؛ مهمانخانه ۵۱۵؛ میان منزل ۲۵۲؛ میدان اسببازان ۱۱۵؛ میدان اسبدوانی ۳۲۴؛ میدان میوه فروشان ۲۶۳؛ میز ناهارخوری ۱۵۴

ناظر نشان ۲۳۶؛ نام نویس ۴۶۱؛ ناهارگاه ۱۵۱؛ نساجی پشمینه ۴۲۴؛ نشان انداز ۲۳۶؛ نشان بر سینه آویختن ۳۷۰؛ نقاشیهای قلمی ۲۹۸؛ نقب [تونل] ۹۵، ۲۵۶؛ نقشه کشان [ممتاز روسیه] ۳۴۹؛ نگارخانه ۲۱۴، ۴۸۲؛ نمایشخانه ۱۵۸؛ نسامی [اتریشی] ۸۴؛ نوشته اسم [کارت ویزیت] ۲۱۲

ورزشخانه ۱۹۶؛ وقت گذرانی ۴۰۹؛ وندیک [vanadique]، از مشتقات vanadium یا باییت، آلیاژ سفید] ۲۳۶

هتل فرانسوی ۴۱۷؛ هواخوری ۱۵۳

یادداشت [کردن] ۲۸۵؛ یخ بازی در برکه ۴۳۵؛ یرلیغ دولتی ۴۱۹؛ یونانستان ۲۹۸، ۳۰۲

ملاحظات

آنچه در نگاه اول از این فهرست به دست می آید از دو وجه درخور مطالعه و تعمق است:

وجه اول، که مستقیماً به زبان مربوط می شود، استفاده ای است که مؤلف از امکانات زبان برای واژه سازی در جهت تفهیم مقاصد و ذهنیات خود و معرفی مشهودات خود و مفاهیم تازه کرده است و آن را می توان چند دسته کرد:

۱. ساختن کلمات تازه با استفاده از بُن مضارع -پاز چنان که در ترکیبهای اسببازان، تیغبازان، جانبازان، شعبدهبازان؛

۲. ترکیب اسامی با کلمه -خانه و ساختن کلمات و اصطلاحات تازه چنان که در ترکیبهای زیر: اسلحه خانه، اعترافخانه، بازیگرخانه، باغچه خانه، بلورخانه، پُستخانه، تاریخ خانه،

تذکره‌خانه، ترسخانه، تشریح‌خانه، تفنگخانه، تکلم‌خانه، تلگرافخانه، تماشاخانه، جواهرخانه، چاپخانه، جای‌پزخانه، حبسخانه، حفظخانه، دفترخانه، دیوانخانه، ریختگی‌خانه، سربازخانه، سفره‌خانه، صناعتخانه، طعامخانه، عجایبخانه، عدالتخانه، عکاسخانه، فراموشخانه، فوتوگرافخانه، قرائتخانه، قراولخانه، قطّاع‌خانه، قهوه‌خانه، کاسه‌گرخانه، کشتی‌خانه، گرمخانه، گلخانه، گمرکخانه، ماهی‌خانه، مجلس معارفخانه، مریضخانه، مشورتخانه، معلم‌خانه، مکتبخانه، موسیقی‌خانه، مهمانخانه، نمایشخانه، ورزشخانه؛

۳. ساختن ترکیبهای تازه با پسوند -گاه همچون کلمات زیر: آتشگاه، آرامگاه [در معنای توقفگاه]، بازیگاه، پولیس‌گاه، تربیت‌گاه، تعمیرگاه [در کلیسا]، تماشاگاه، حروف‌گاه [در چاپخانه]، حفظ‌گاه، رقصگاه، زراعتگاه، سخنگاه، سیّرگاه، کشتی‌گاه، گردشگاه، معرف‌گاه؛

۴. استفاده از کلمه -نامه برای ساختن ترکیبهای تازه و رساندن مفاهیم جدید: اعلام‌نامه، اعلان‌نامه، تعریف‌نامه، تکلیف‌نامه، دعوت‌نامه، شکایت‌نامه؛

وجه دوم، توجه مخصوص و آگاهانه مؤلف به نهادها و مؤسسات عمومی و عام‌المنفعه به منظور بالا بردن سطح آگاهی خواننده و جلب غیرمستقیم توجه نهادها و مقامهای دست‌اندرکار به آنهاست. تأکید بر مؤسسات و دستگاههایی که او، با افزودن کلمه خانه به اسامی، آنها را معرفی کرده است همچنین وصف و توضیح ابداعات، موزه‌ها، بیمارستانها، مدارس، راه‌آهن، شیوه‌های زندگی مردم با آگاهی و علم تمام صورت گرفته است. مخصوصاً ضبط اسامی مدارس متعدّد هشداری غیرمستقیم به ایرانیان نسبت به عقب‌ماندگی آنان و چگونگی راه جبران آن است. در واقع، حاج سیاح حداقل سی نوع مدرسه را شناسایی و معرفی کرده است و مهم‌تر اینکه ضبط اسامی آنها را چنان به دست داده که مخاطب، خواه و ناخواه، اهمیت و ضرورت آنها را درک کند.

۲. ضبط صورت اصلی کلمه خارجی به خط فارسی

این کلمات را هم می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد: اسامی عام و اسامی خاص.

اسامی عام

در اینجا نخست به نقل کلمات دسته اول می‌پردازیم. این کلمات برحسب ترتیب الفبایی مرتب شده‌اند. بعد از هر کلمه عبارت یا جمله‌ای که کلمه در آن نقل شده و، پس از آن،

شماره صفحه‌ای که عبارت یا جمله در آن جای دارد آمده است. هرگاه کلمه چند بار تکرار شده باشد، به نقل فقط یک مورد اکتفا شده است. برای تکمیل فایده، حتی المقدور صورت اصلی کلمه در داخل کروشه نشان داده شده است.

آدرس [فرانسه adresse «نشانی»]: با هم رفتیم به هتل پاریس، زنگ اخبار را زد، خادم آمد، آدرس خود را دادیم. بعد از لمحهای ما را به درون خواند. (۲۲۴)

آدی [فرانسه adieu «خداحافظ»]: قهوه و شیر حاضر کردند. با نان و شکر صرف کرده، آدی گفته روانه شدم. (۱۰۲ ← ۲۳۱، ۲۴۵؛ ← آدی)

آرخری [روسی архирей «اسقف»]: سربازخانه، مدرسه، مریضخانه، سرای آرخری در کمال امتیاز بودند. (۴۳۴ ← ۴۳۰، ۴۴۰، ۴۵۴)

آکادمی: [شهر پست در مجارستان]: الحق زیاد خوش طرح و پاک شهری است... مدرسه‌ای نیز برای مورخین و لغت‌پردازان [دارد] که موسوم به آکادمی [académie] است (۹۰ ← ۱۲۷، ۲۵۱).
آدی [← آدی]: خیلی مرد بااطلاعی بود و به آیین خود معتقد. صبح صادق رسید. آدی گفته روانه شد. (۱۶۰)

ارشوک [فرانسه archevêque «اسقف اعظم»]: در کنار این شهر آرخری روس و ارشوک کاتولیک و دارالشورای لوتران مقرر می‌باشد. (۴۵۴)

استاتو [فرانسه statue «مجسمه»]: عمارتی قدیمی است... اندرون خرابه است. موضع مخصوصی برای علامات قدیمه و استاتوها موضوع [= وضع و ایجاد شده] می‌باشد. (۱۴۱ ← ۳۱۵، ۴۸۲)
استاسیون [فرانسه station «ایستگاه»]: تذکره رفتن تا ژوئن را ابتیاع نمودم... چون به استاسیون رسیدم دیدم تذکره مربوطه در کیف نیست (۵۲۱ ← ۵۲۴، ۵۲۸).

اسکلت [فرانسه squelette، «استخوان‌بندی»]: [شهر ناپل] موزه‌ای دارد مملو از اشیای نفیسه قدیم شهر پمپی... و نیز حجره‌ای است... از آلات رُجولیت و نسوانیت، درون و بیرون، نیم‌تمام و تمام به‌سان تشریح اسکلت. و در جایی اشکال مختلفه ترتیب داده‌اند. (۲۹۲)

اسکله [← اسکلت]: از آنجا به تشریح‌خانه دیگر رفتیم که اغلبِ عظام [استخوانها] را آنجا به اندام آدمی، اسکله بر پا داشته بودند. (۱۷۶)

اسکیلین [واحد پول]: سکه رایج آنجا [کپنهاگ] از برنج و اسکیلین است که شصت و چهار اسکیلین یک تالر می‌باشد. و تالر دو قران و نیم است. (۴۹۵)

اسنک اپتین: [انگلیسی snake-python «اژدرمار»]: گفتند ماری تازه پیدا شده اسمش اسنک اپتین ماری است که خوراک او دائماً مار می‌باشد. (۲۰۶)

اشتات [آلمانی stadt «شهرداری»]: بهترین خانه‌های این شهر [لایباخ در آلمان] خانه‌ای است موسوم به اشتات. شهر به چراغ‌گاز روشن می‌باشد. (۹۸)

اشتات هاوز [آلمانی stadth-haus]: خانه شهر [مراد همان hôtel de ville است] در گراتس [شهری در

اتریش] بسیار نیک، مشهور به اشتات هاوز. اشتات‌ها در حجرات مختلفه هریک مشغول به کاری. (۹۶ ← ۲۴۰، ۴۶۵، ۴۸۷)

اُشکل: قدری در بازار [بلگراد] گردش کردیم و روانه به اوشکل [ushkule] شدیم. اُشکل مدرسه است. (۸۷) ← اوشکل، اوشکول.

اکسپوزسیون [فرانسه exposition «نمایشگاه»]: پس از آن سیاحتِ دوشبانه‌روزی [در تولون فرانسه] به همراه گفتم... حال خوب است برویم. گفت... هرچه خود صلاح بدانید من مطیعم، همان قدر که به اکسپوزسیون پاریس برسیم من ممنونم. (۱۳۷ ← ۲۵۴)

اِکُل نُرمال [در متن، نرمان که غلط چاپی است، فرانسه Ecole normale «دانش‌سرای عالی»]: از باغ به مدرسه شدیم... اسم آن مدرسه اِکل نرمان. اهالی مدرسه به نهایتِ ادب... از هریک سؤالی کردم جواب دادند و خیلی ممنون شدم که ایشان از من چیزی نپرسیدند. (۱۴۵)

اکواریم [انگلیسی aquarium]: هم در آنجا [لندن] جایی است موسوم به اکواریم که چند پله می‌خورد... یکپارچه شیشه است و میان دو شیشه مملو از آب است... حیوانات آبی و از هر نوع ماهی... به انواع مختلفه آنجا نهاده است. (۲۰۴)

الفبا/ الفبانا [الفبا]: کتابچه‌ای به من داد، الفبانا [alphabet] ارمنی نوشته. گفت: این مشغولیت شما باشد و چند لغتی هم تلفظ نمود، نوشتم و به درس الفبا مشغول گشته سه روز از دربان درس گرفتم. (۵۰) **الکتریسیته** [فرانسه électricité]: در آن مدرسه [در پاریس]... آلات فنونِ غریبه و صنایع جدیده موجود است مانند تلگراف و قوه الکتریسیته و تجزیه اشیا. (۱۷۶)

الکل [فرانسه alcool]: مقابل همان خانه مهمانخانه‌ای است که مسافرین آنجا مسکن می‌نمایند. الکل و شرب آنها نیز در همان مهمانخانه موجود است. (۱۳۳)

امسلوس: تا رسیدیم به پارم [در ایتالیا] پیاده شدم. عراده عمومی موسوم به امسلوس بر در حاضر بود... سوار شده به جانب آن هتل روانه گشتم. (۲۵۹)

اندوستری [فرانسه industrie]: ما هم وقت عصر روانه شدیم به پالهُ موسوم به اندوستری. (۱۶۲) **انطبق** [فرانسه antique «عتیقه»]: موزه‌ای آنجا موضوع [= ایجادشده] است که تشریح انسان و غیره و کتب و خطوط ممتاز و صنایع از انطبق‌های مصری و آسیائی... گذاشته‌اند. (۹۶ ← ۱۲۴، ۱۹۴)

انیورسیتیه [فرانسه université «دانشگاه»]: [پادوا] مدارس بسیار خوب دارد. مشهورترین مدارس مدرسه موسوم به انیورسیتیه [است]. (۱۱۳ ← ۳۳۲) ← اونیورسیتیه

اوپرا [فرانسه opéra]: [شهر بایروت] دو قلعه نیکو دارد متعلق به سلطان. مکان بازیگران را اوپرا و خانه شهر را اشتات هاوز [فرانسه Hôtel de ville] می‌نامند. (۴۶۵)

اورا [فرانسه hourra «هورا»]: فرمود: چه لازم بود؟ و اگر از پول رعیت می‌ساختی الآن تو را به سیبر [ی] می‌فرستادم. به یکمرتبه صدای اورا بلند شد. (۳۳۷)

اوشکُل: قدری در بازار گردش کردیم و روانه به اوشکل شدیم که مدرسه است (۸۷). مدرسه کوچکی

دارد موسوم به **اوشکل**، هفت درجه [کلاس] و دو یست طلبه دارد. (۴۴۲) ← اشکل
اوشکول: مُعلمخانه یا دارالفنون [که] به زبان روسی **اوشکول** می‌نامند. (۴۴)
اِوِک [فرانسه évêque «اسقف»]: [لی‌پژ در بلژیک] کلیساهای متعدده دارد، و از همه بهتر کلیسای
 کاتدرال [= کلیسای جامع] است که متعلق است به **اِوِک** بزرگ کشیشان. (۲۲۸ ← ۴۵۶)
اونیورسیته ← [انیورسیته]: [در گراتس] کلیسای بزرگ بسیار خوبی متعلق به کاتولیکان، مدرسه‌های
 متعدده [وجود دارد که] بهترین آنها **اونیورسیته** [است]. (۹۶ ← ۱۲۴، ۱۵۰، ۱۷۶)
باراژ [فرانسه barrage «سد»]: فواره‌های جاری از آب سرد در همه جا موضوع [= ایجادشده].
 قلعه‌بندی آنجا از آجر و سنگ ساخته شده و برای آب بندی بسته‌اند در نهایت استحکام و موسوم است به
 باراژ. (۲۴۸)
بارتو [barto]: [در میلان] بعد از ورود مریض... اولاً او را برهنه کرده لباس مریضخانه به او
 می‌پوشانند و لباس مریض را می‌دهند که بشویند. کلاهی که به‌سان جوراب بافته شده و به زبان ایشان **بارتو**
 می‌گویند بر سر او نهاده... به تالار مریضخانه یا حجره مخصوص می‌برند. (۱۱۶)
بازی بیلارد [فرانسه billiard]: جایی دارد از قبیل کاستی‌نیچا ← کاستین‌چا/ کاستینچا] که حجرات
 چندی برای مسافرین ساخته‌اند. اغلب از جهت بازی بیلارد یا خوردن و آشامیدن در جایی فراهم می‌شوند.
 (۴۰۹)
بال تیاتر [bal-theatre] اگر مخفّف بالشوی تئاتر باشد، به معنی «تئاتر بزرگ» است نه «تئاتر کوچک»:
 هم در این میدان [در شهر مسکو] تیاتور دیگر [هست] که موسوم به **بال تیاتر** می‌باشد یعنی تیاتور کوچک.
 (۴۳۱)
بانک [انگلیسی bank]: شرکت خزینه که پول می‌نهند به نفع و سود آن را می‌ستانند و از همه
 مشهورتر **بانک سنّت جُرج** است. (۱۳۰ ← ۲۱۱، ۳۴۴)
بانک رویال [فرانسه Banque royale]: بیرون آمده رفته به **بانک موسوم** به **بانک رویال**. (۲۱۱)
بانک ناسیونال [فرانسه Banque nationale]: [در دوپلین] **بانک ناسیونال** و تلگرافخانه و مدرسه و
 ترنی‌تی کالج در یک جا واقع می‌باشد. (۵۱۰)
پیرز: [در پترزبورگ] پیرز خزانه شهر است و در آنجا کاغذهای دولتی به فروش می‌رسد با کاغذهای
 اسکناس در نهایت نظم. (۴۵۱)
بُدُم [beau-dôme]: کلیسای بزرگ را در ایتالیا **بُدُم** می‌نامند. (۱۱۳)
براد (درجه): [در بلگراد] رئیس گفت: امشب باید برویم تیاتور... به دست هریک نمره‌ای دادند. **براد**
 اول گرفته داخل شدیم. (۸۷)
بُرُنِی: [در اچمیادزین] چون از در داخل شدم دیدم پیری نیک‌محضر، ریش بلند سفیدی داشت، بُرُنِی بر
 سر کشیده، ایستاده دعا می‌خواند. (۴۶)
بطری: [در تئاتر لندن] بازی دیگر آن بود که ابتدا چهار بطری بر زمین نهاد به اندک فاصله... (۲۰۳)

بلشی تیاتر [بالشوی تئاتر]: در این شهر [مسکو] دو تیاتور است. یکی بزرگ که می‌توان اولین تیاتور روی زمین شمرد و موسوم است به **بلشی تیاتور** یعنی تیاتور بزرگ. (۴۳۰)

بلوارد (boulevard، تولون): میدانهای خوب دارد... و خیابانهای خوب آنجا موسوم است به **بلوارد** استراس‌پورگ، وسیع مشجر و محجّر [= سنگفرش] (۱۳۵) ← **بلوارد** **بلیت** [فرانسه billet]: شبی را آنجا به سر برده و روز به بازار برای سیاحت رفتم. در هر طرف میدان سنت مارکو، میزی نهاده [شده] و شخصی پشت میز نشسته و تذکره بسیار کوچکی موسوم به **بلیت** می‌فروخت. (۱۰۹ ← ۱۱۲)

بنی‌فیس: [bénéfice]: [در شهر کورسک، روسیه] اعلان‌نامه‌ای در کوچه‌ها به مردم می‌دادند. یکی را گرفته دیدم نوشته‌اند: «بنی‌فیس مه‌ودو» یعنی به منفعت مه‌ودو [ظاهراً مِدُوْدُو یا مِدُوْدَف]، که یکی از اکابر بازرگان بود. (۴۲۳ و ۴۲۴)

بورگ [آلمانی Burg «قلعه، دژ»]: [در شهر وین] وسط شهر عمارت پادشاهی است که موسوم است به **بورگ** که همان قصر سلطان است. (۹۴)

بوف [فرانسه buffet «بوفه»]: [در تئاتر] جایی است موسوم به **بوف** که هنگام تغییر بازی برای بازی دیگر که پرده می‌افتد مردم به آنجا می‌روند و خود را به خوردنی و آشامیدنی... مشغول می‌دارند. (۱۲۰)

بولوار ← [بلوارد]: [در پاریس] چنان زمین را ساخته بودند که ابداً صدای چرخ کالسکه شنیده نمی‌شد... از **بولوار** استراسبورگ و ایتالیا گذشته، در هیچ جا ندیده بودم. (۱۵۸)

بولوارد ← [بلوارد]: [در پاریس] از شخصی جويا شدم که هتل ارزان خوب در کجاست؟ گفت: من شخصی سراغ دارم در **بولوارد** ماجنتا، و نام هتل [او] یوروپ است. (۱۵۶)

پاپروس (سیگار فلّه که در ورق نازک کاغذ می‌پیچند): پرده را پایین کردند. مردم مشغول شدند به حرکت و کشیدن **پاپروس** و سیگار و آشامیدن بعضی مشروبات. (۱۸۳)

پادرژنه: [در تفلیس آقای همبارسیون] خواست ساعت زنجیر طلای خود را به یادگار بدهد. قبول نکردم. فرستاد **پادرژنه** چاپارخانه را آوردند، دو اسب کرایه کرده... روانه شدیم. (۳۸۸)

پادسکا: بعد از سیاحت آنجا عزیمت شیشه [شوشا] را نموده به کاروانسرا رفته عراه‌ای، که به زبان روسان **پادسکا** می‌نامند و نقل اشیاء به آن می‌شود، کرایه نموده روانه شدم. (۳۷۹) ← **پادسکه**

پادسکه ← [پادسکا]: [در کرکیوسکی، گرجستان] رفتم به چاپارخانه، حساب کرایه آن را کردم، دیدم به قدر کفاف تنخواه ندارم. ناچار شدم که با عراه روانه گردم. رفتم به **پاد** [ظاهراً: **پادرژنه**]، **پادسکه** حاضر بود و جمعی در آن نشسته بودند. (۳۹۶ ← ۳۹۸)

پادور: [شهر بیسک] کاستی نیچا کمتر دارد، کاروانسرا، که به زبان آنها **پادور** می‌نامند، فراوان... برای مسافرن. (۳۵۳ ← ۳۵۸)

پاردُن [فرانسه pardon «بخشید»]: [انگلیسی‌ها] ابداً با کارگران تفاوتی ندارند... اصلاً با احدی تکلم نمی‌کنند و اگر [از آنان] سؤالی بنمایند به صعوبت جواب می‌دهند. به عکس فرانسویان که اگر در کوچه

شخصی غریب جویای خانه‌ای بشود [او را] همراهی می‌کنند تا مکان مقصود و زنگ در را کوفته، چون خادم به در آمد می‌گویند: این شخص فلان را می‌خواهد. و لفظ پاردن می‌گویند و می‌روند. (۲۱۵)

پارلمنت [انگلیسی parliament]: بهترین همه کلیسیاهادر بزرگی کلیسای موسوم به سن پول و دیگری کلیسایی است در پارلمنت که همان دارالشوری است (۲۰۱): [لندن] مشورتخانه بسیار بزرگ خیلی منظمی دارد موسوم به پارلمنت. (۲۰۸)

پاره: پول آنجا [طربوزان عثمانی] همان پول عربستان است ولی اسمش تغییر دارد، چنانکه پول سیاه عمومی را پاره می‌گویند. (۶۸)

پاساژ [فرانسه passage]: [در گلاسکو] اغلب کوچه‌ها محجر [سنگفرش]، مخزنهای بسیار عالی...، عمارات از سه الی پنج طبقه، پاساژ بسیار خوبی دارد که تمام آن از بلور و آهن پوشیده شده. (۵۱۴)

پاستیان (احتمالاً: باستیان؛ فرانسه bastion «دژ»): اغلب تجارت کلی آنجا [شهر تور در روسیه] از ماهی است. میدانهای بسیار خوب، تراکتیر [تراکتیر] فراوان، پاستیانی بسیار دور. (۴۴۹)

پاکت [روسی пакет]: آنجا [سامسون] فرصت پیاده شدن [از کشتی] نشد. پاکت‌ها را آدمی آورد از پوسته‌خانه. (۷۰ ← ۲۱۶)

پاله [فرانسه palais «کاخ»]: [در پاریس] وقت عصر روانه شدید به پاله موسوم به اندوستری [اندوستری]. (۱۶۲)

پاله دژوستیس [در متن: پاله دژودستیس که غلط چاپی است؛ فرانسه Palais de justice «کاخ دادگستری»]: [در لیون] صحن باغچه تمام ریگ ریخته، درختهای وحشی کاشته شده. عمارت بسیار عالی آنجا موسوم است به پاله دژودستیس. (۱۴۹)

پاله ژوستیس: [در روئن] به تماشای کلیسای بسیار بزرگ... مشغول شدم... بعد به عمارت بسیار خوب آنجا که موسوم است به پاله [دو] ژوستیس، که عدالتخانه آن شهر است، رفتم. (۵۲۳)

پانورام: [فرانسه Panorama] از آنجا [پاله دژودستری] گذشته رفتیم به پانورام [پانوراما]. الحق نمایشگاه تمام شهرهای مشهوره جهان بود. (۱۶۳)

پُچت [روسی почта «پست»]: اهالی آن شهر [کوتایس در قفقاز] اغلب از گرجیان تغلیس... سیم منزل کُری = Гори = گوری، شهری در گرجستان و هفتم کوتایس که، به عادت و حساب روس، پُچت می‌گویند. (۶۵)

پُرتا اپرا [ایتالیائی Porta opera]: [در فلورانس] دروازه‌ای است که او را پُرتا اپرا می‌گویند. هنگام عصر شعبده‌بازها و لوطیان آنجا مجتمع شده بساط خود را روی میزی می‌گسترانند. (۲۷۱)

پُرسیه [روسی порция، «پُرسیون، مقدار غذا برای یک نفر»]: قهوه‌خانه‌های آنجا [شهر اودسا] که موسوم است به تراکتیر، هم چای و هم عرق و شراب می‌فروشد و وضع آنجا این است: پرسه که عبارت است از دو پارچه قند و یک قوری بزرگ آب جوش... (۳۴۲)

پرفکتور [فرانسه préfecture]: عمارات عالیه آن شهر یکی هتل دوویل [هتل دوویل] و پرفکتور

است که دارالاماره والی آنجاست. (۲۳۸)

پُرْمَناد [فرانسه promenade]: [در ناپل] یک راهی است که آن را پُرْمَناد می‌گویند... در راهروها ریگ ریخته و کرسیها برای نشستن از سنگ سفید ساخته‌اند. (۲۸۹)

پروتستانی [فرانسه protestant]: [در استانبول] از هر طایفه‌ای هستند. متعصب‌ترین پروتستانی‌ها را یافتیم که متصل در خیال سرقت انسانند که به آیین خودشان بدزدند. (۷۱ ← ۲۳۶)

پست [poste]: [در ایروان] با حضرات خداحافظی گفته روانه به حرکت شدم. پرسیدم: چه قدر مسافت دارد؟ گفتند: یک پست. من فرسخ گفتم، آنها جواب پست دادند.

پلت [palate «واحد پول»]: در لندن... گفتند این حوالی پل زیر آب است. رفتیم. از در که داخل شدیم شخصی نشسته بود. نیم پلتی می‌گرفت. دادیم و گذشتیم. (۱۹۶)

پُلُنز [فرانسه polonaise «لهستانی»]: [در پاریس] تیری به امپراطور روس کسی انداخته بود و خطا شده بود. تفصیلش آن بود که یک نفر از طایفه پُلُنز... رفته بود او را بکشد و... طایفه مزبور آسوده شوند. (۱۶۶ ← ۴۳۷)

پلیس: [در ایروان] رفتیم در پلیس شهر. دیدم کتابی دارند و مقصرین را... به موجب قانون جزا... می‌دهند (۴۴ ← ۱۰۸، ۱۵۸)؛ پلیس بسیار منظم. (۲۶۰ ← ۳۳۹)

پلیس مَسْتَر [police master «رئیس پلیس»]: [سلطان] تنها در کالسگه روبازی نشسته و چند نفری سوار و پلیس مستر در رکاب بودند. (۳۳۹ ← ۴۳۵)

پِنس [انگلیسی pence]: از آنجا روانه شدیم به تماشای مناره بلور... هرکه بخواهد بالا برود یک پنس، که دوازده یک شیلین [shilling] باشد، می‌دهد. (۲۰۵)

پنی (انگلیسی penny): نرخ اینجا با نرخ جاهای ارزان یکی است. هر خوراک [را] دو پنی می‌دهند. (۵۱۵)

پوت (روسی، واحد وزن): وزن و کیل ایشان [قفقاز] گروانکه و پوت و زلادنیک [است]. (۶۶)

پوسته [پُست]: آن قصبه نیز جزء سیلی است. بازار بسیار خوب، خانه‌ها منظم، تلگراف کشیده، راه‌آهن، پوسته خیلی خوب، سیصد نفر پولیس بسیار منظم (۹۷ ← ۱۰۲)؛ پوسته خیلی معتبر که به اطراف یورُپ ارسال می‌دارند. (۲۲۹)

پولتیک [فرانسه politique]: [شهر چمن] مدارس متعدده دارد برای تحصیل علوم... و نیز مدرسه حکما و عقلا و ارباب علم قانون و پولتیک. (۲۳۲)

پولیس [پلیس]: ماریبور... جزء سیلی است. بازار بسیار خوب... پوسته خیلی خوب. سیصد نفر پولیس بسیار منظم. چند قهوه‌خانه خیلی خوب (۹۷)؛ پولیس برای نظم شهر [میلان] سر هر گذر ایستاده. (۱۲۰ ← ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۴۹)

پیانو: [در ملون] آمدیم به سیاحت موسیقی‌خانه... راهبه به دختر شش‌ساله‌ای گفت: پیانو بز. (۱۵۵)

پیانوک [فرانسه piano à queue]: [در ونیز] چیزهای دیگر هم می‌سازند از قبیل کارخانه صابون و

البسه و کلاه و آلت موسیقی از قبیل پیانو و غیره. (۱۰۹)

پیراڈ [Prado]: [در بندر ماریسی، نام خیابان اصلی ماریسی در فرانسه] چهار راه [= چهار ردیف] در خیابان درخت کاشته به دو طرف. دو راه برای کالسگه، دو راه برای مردم موسوم به پیراڈ. (۱۳۸)

تالر: پول رایج آنجا [برلین] تالر است که قریب چهار قران ایران می‌شود. (۴۵۸ ← ۴۶۳، ۴۷۲)

تراکتیر трактир: قهوه‌خانه‌های آنجا [اودسا]، که موسوم است به تراکتیر، هم چای و هم عرق و شراب می‌فروشند. (۳۴۲ ← ۳۴۷)

تری‌اوف [مطابق مسموع؛ فرانسه triomphe «پیروزی»]: طاقی که در ماریسی دیده بودم موسوم به تری‌اوف، از جمله چیزهای کهنه این شهر می‌باشد. (۱۴۷)

تلگراف [فرانسه télégraphe]: [گراتس] شهر روشن به چراغ‌گاز، تلگراف به هر جانب کشیده. هتل‌های خیلی خوب. (۹۶)

تمبه [فرانسه tombé]: در میدان سنت مارکو [ونیز]... گردون قرعه مملو از اسامی و نمره [است]. طفلی را چشم بسته گردونه راگردانده... طفل دست می‌برد و نمره‌ای را بیرون می‌آورد... هر نمره‌ای که بود به خط جلی نوشته می‌شد. آنگاه فریاد می‌زدند: تمبه، یعنی افتاد. (۱۱۰)

تباکو [لاتینی tabacum]: متاع مشهور آنجا [طرابوزان] تباکو است که به تمام یورپ می‌برند. (۶۹)

تونل [فرانسه tunnel]: [در راه کامبری به تورینو] چون از نقب [= تونل] اول، که اولین نقب جهانیان است و موسوم به تونل دُ منسنی، گذشتیم به ساعت نگاه کردم. چهل و دو دقیقه کالسگه آهن در تاریکی نقب می‌گذشت. (۲۵۶)

تیاتر [فرانسه théâtre]: [شهر ونیز] باغچه عمومیه دارد. در خارج... یک تیاتر بزرگ دارد و شش کوچک. (۱۰۹ ← ۲۰۳)

تیاتور [فرانسه théâtre]: [در استانبول] به همان نهج مشغول بودم و همواره به تماشای تیاتور و سیرگاه و روزهای بازار می‌رفتم. (۶۰ ← ۶۶، ۸۷، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۹۰، ۲۶۰، ۳۴۴)

چلیک: [در سیرک پاریس] چلیکی آوردند، طفل را گرفته دست و پا و مابقی اعضایش را در آن چلیک نهاد (۱۶۷)؛ چلیک‌سازی (۱۹۱)

چی [ظاهراً به زبان داغستانی‌ها]: [در ویدن داغستان] جوانی برخاسته گفت: برای شما چی بیاورم؟ گفتم: نه. گفت: خوب چی می‌باشد. گفتم: بیاور. غافل از این معنی که در نمی‌خواهم آسودگی است و خواستن اسباب اذیت می‌شود. رفت. بعد از لمحهای بچه خرس سیاهی... آورد. (۳۹۲)

حسپیتال [انگلیسی hospital = ایتالیائی ospedale]: [در میلان] مریضخانه موسوم به حسپیتال [است] (۱۱۵)؛ مریضخانه لازارت که مسمی به حسپیتال است... نهصد نفر مریض در آنجا منزل دارند. (۱۱۶) ← حسپیتال

خر چونیک [روسی харчевня]: [در یکاترینودار = کراسنودار، بندری کنار رود کوبان در جنوب شرقی روسیه] همه جا قهوه‌خانه‌ها بنا کرده‌اند که مسافرن در آنجا مسکن کنند و این امکان را به زبان

روسی خرچونیک می‌نامند (۴۰۳)؛ [در شهر خرکوف/ خارکوف] بازارها مملو از برف. خرچونیک (طعامخانه ارزان) فراوان. (۴۲۰)

دالح: برلین... پای تخت دولت پروس است و دارالشورای تمام آلمانیا، که به زبان خودشان دالح می‌گویند. (۴۶۲). در حاشیه توضیح داده شده که «در اصل همین گونه تحریر شده احتمالاً کاتب کلمه دویچ (Deutsch) را به غلط چنین نوشته است»

دراخمی [فرانسه drachme «درهم»]: سکه رایج آنجا [گرفو در یونان] طلا و نقره است... سکه مخصوص آنجا پول سیاه لبنا و سفید دراخمی، موازن فرانک است. (۳۱۰ ← ۳۲۵)

دکتر [فرانسه docteur]: [در استراسبورگ، کشیش بزرگ] گفت: شما چرا ایمان به پسر یگانه خدا نمی‌آورید؟ گفتم: دکتر، آنچه شما می‌فرمایید عقل از قبول آن امتناع دارد. (۲۳۷)

دُم [ایتالیائی duomo]: [در میلان] از علامات بسیار دیدنی این شهر یکی بازار موسوم به گالری... و دیگری کلیسای مسمی به دُم و تیاتور آنجاست. (۱۱۵ ← ۱۲۲، ۴۶۶)

رال شول [آلمانی Realschule «دوره‌ای از تحصیلات دبیرستانی در آلمان که، به جای سیزده سال، ده سال طول می‌کشد. (فرهنگ آلمانی-فارسی، فرامرز بهزاد، خوارزمی، تهران ۱۳۸۱)]: [در شهر دارمشتات آلمان] بهترین مدارس مدرسه رال شول می‌باشد که اقسام علوم... تحصیل می‌شود. (۴۷۸)

رِستِران [فرانسه restaurant]: [در لیون] رستوران (که عبارت از نهارگاه باشد) در هر گذر علیحده وضع [= ایجاد] شده در نهایت پاکیزگی و امتیاز. (۱۵۱)

روِبِل: [در تغلیس، مردی] سیصد روبل کاغذ به من داد و گفت: برای جزئی مخارج. قبول نکردم. (۵۷)

ریکتاریه: [نُووچرکاسک در روسیه] مدرسه ممتازی دارم موسوم به ریکتاریه. (۳۵۹)

زِلادنیک [روسی ЗОЛОТНИК]: [در شهر کوتایس قفقاز] وزن و کِیل ایشان گروانکه و پوت و زلادنیک که سه زلادنیک دو مثقال است. (۶۶)

ژارْدِن دِ پِلانْت [فرانسه Jardin des plantes]: در پاریس... از آنجا [سر قبر ناپلئون اول] مراجعت کرده روانه شدیم به باغچه مشهوره به ژاردن دِ پِلانْت (۱۷۷)؛ ژاردن دو پِلانْت (۲۵۲) ← باغچه نباتات.

ژارْدِن دو اَنگله [فرانسه Jardin d'anglais]: ژنو... باغچه بسیار نیکویی دارد موسوم به ژاردن دو انگله، درختهای فراوان و گلهای بسیار باصفا. (۲۵۱)

ژنرال [فرانسه général]: خیلی مشتاق ملاقات ایشان شدم... به اتفاق سوار کالسگه گردیده رفتیم به خانه ایشان. در منصب نظامی ژنرال بود... الحق بسیار جوان کامل مؤدب دانایی است. (۳۵۰)

ژیلِه [gilet]: [در پاریس] وقت عصر روانه شدیم به پاله... پیاده شدیم تا دم در. سرایداران، با لباس مخصوص، کلاه و ژیلِه و کفش پوشیده، با ادب تمام ایستاده. (۱۶۲)

سابر: سیمفروپول [را] شهر تازه‌ای دیدم در نهایت پاکیزگی کوچک‌ها. سابر، یعنی جامع روس نیکویی دارد. (۳۴۸)

سال رُمان [salle romane]: ونیز... مدارس دختران متعدد [دارد] و بهترین همه، که مخصوص دختران

جوان است، مدرسه مشهور به سال زمان می باشد. (۱۰۹)

سانترال هاوز [انگلیسی Central House]: بعد از این سیاحت [در برلین] رفتیم به تیاتور... و از آنجا به خانه سانترال هاوز، که [در آنجا] انواع شعبده بازیها و رقص و غیره می شود. (۴۶۰)

سانترال هل [انگلیسی Central Hall]: در هامبورگ... همان نزدیکی خانه ای است موسوم به سانترال هل. دم در آن عمارت خزانه داری است، هر که بخواهد به تماشا رود به یک میزان وجهی اخذ می کنند. (۴۹۰ و ۴۹۱)

سانتن [فرانسه centime]: در بروکسل پول رایج فرنک و سانتن است. (۲۲۲ ← ۲۳۰، ۲۷۱، ۳۱۰)

سانتین [centin]: در ونیز... سالی یک مرتبه قرعه بازی می کنند و آن این است که بلیت بسیاری می فروشند هر یک به شصت سانتین که عبارت از سه عباسی پول ایران باشد. (۱۰۹)

سموار [самовар] «سماور»]: توله شهری است از بلاد مشهور روسیه که تمام سموارهای مشهور را از آنجا به اطراف می برند. (۴۲۵)

سیتی هل (City Hall): از ابنیه عالیه آنجا [بلغاست، ایرلند] گمرکخانه و خانه شهر است که موسوم است به سیتی هل. (۵۱۲)

سیرک (cirque): [در لندن] اغلب روزها به سیاحت کارخانجات و غیره، و شبها در تیاتور... و سیرک و قهوه شانتان و سایرین به سر می بردم. (۴۹۸)

سیرک روایال: [فرانسه cirque royale «سیرک سلطنتی»]: [در دوبلین] جایی است موسوم به سیرک روایال. (۵۱۰)

سیگار [cigare]: [در پاریس، در تئاتر]، به هر پرده، مردم بیرون می آمدند و چیزی به دهان گرفته یا سیگاری می کشیدند. (۱۶۱ ← ۲۰۲: سیگار کشیدن)

سیگارت [cigarette]: [در ملون] رفتیم به مرکز و سوار شدیم. باز به حدی ازدحام بود که تقریری نیست. با آن جمعیت سیگارت هم می کشیدند، اگرچه قدغن بود. (۱۵۵ ← ۱۸۳، ۵۲۹)

سیلبر [آلمانی silber «سیلور، نقره، واحد پول»]: پول رایج آنجا [برلین] تالر است... در یک تالر سی و دو سیلبر کرشن، و در یک کرشن دوازده فنیخ (← فنیخ) است. (۴۵۸)

سیلبر کرشن (واحد پول): در یک تالر سی و دو سیلبر کرشن... است (۴۵۸)؛ پول رایج... در زمان سابق مارک بوده که عبارت از هشت سیلبر کرشن... می باشد. (۴۹۲)

سیمیناری [séminaire]: [در خارکوف] مدرسه روحانیان روس در نهایت نظم موسوم به سیمیناری است. (۴۱۹)

سیناک [فرانسه sinagogue «کنیسه»]: در پارم [ایتالیا]... یهودان نیز معبد نیکی داشتند مسما به سیناک (۲۵۹): در گلاسکو... معبد یهودیها موسوم است به سیناک. (۵۱۵)

شات [château «شاتو، دژ، قصر»]: [مارسی... سرایی دارد موسوم به شات، از چهار طرف بسیار خوش ساخت. (۱۳۸ ← ۱۷۳)

شکلات [فرانسه chocolat]: [در بروکسل] شکلات آوردند، به هرکدام پیاله‌ای دادند. (۲۲۵)

شیلین [انگلیسی shilling «شیلینگ، واحد پول انگلیس»]: ورود به لندن... حمّالی را خواستیم که حمل ائقال رفیقم را نماید... گفت: یک شیلین. ندانستم مقصود از شیلین چیست. (۱۹۴ ← ۵۱۲)

غزلوف: [در یوپاتوریا] میوه‌جات فراوان، و به ترکی می‌گویند غزلوف. (۳۴۷)

فانتن [فرانسه Fontaine]: [در شهر نیم فرانسه] از علایم قدیمه در وسط شهر عمارت... است که اطراف آن باز می‌باشد و نیز باغچه‌ها دارد، از جمله باغچه قدیمی آن موسوم است به فانتن. (۱۴۱)

فرانک (franc): فلورانس... شهر خیلی ارزانی است و به اندک مایه می‌توان زندگی نمود، مثلاً با نیم فرانک هم می‌گذرانند. (۲۷۰ و ۲۷۱)

فرت: اطراف شهرهایدلبرگ [آلمان] امکنه قدیمه فراوان دارد از جمله فرت عالی است که در تمام آنجا اغلب درها و اکثر حجرات به حالت اصلی برقرار می‌باشد. (۴۷۵ و ۴۷۶)

فرنک [فرانسه franc «فرانک، واحد پول»]: [در استانبول] تذکره را به سفارت فرانسه برای امضا بردم، ده فرنک داده امضا گرفتم. (۸۰ ← ۱۱۳، ۲۲۱)

فلُرن (واحد پول): (۴۷۷)، که قطعاً تحریف فلُرن / فلورن / florin و نتیجه بدخوانی است. ← فلرن

فلُرن: در اسوا [مجارستان] فرود آمدم... ابتدا جویای پول شدم. دیدم در یک کُرُن یا فلرن صد کرایچار است، و قیمت آن دو قران و نیم است. (۸۳ ← ۸۷)

فنیخ [آلمانی pfenig خردترین واحد پول آلمان معادل یک صدم مارک؛ پول خُرد، پول سیاه]: پول رایج آنجا [برلین] تالر است... در یک تالر سی و دو سیلپرکرشن، و در یک کرشن دوازده فنیخ است. (۴۵۸) ← فنیه

فنیه: ویسبادن متعلق به دولت پروس است. سکه نقره تالر، و پول سیاه، فنیه می‌باشد. (۴۷۹)

کاپیتان [فرانسه capitaine «ناخدا»]: در طرابوزان کاپیتان کشتی را به لنگرگاه راند. (۶۸ ← ۸۶)

کاتدرال [فرانسه cathédrale «کلیسای اعظم»]: در شهر تریست... کلیسای بزرگ آنجا موسوم است به کاتدرال. (۱۰۵ ← ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۲۲۸)

کارتِ ویزیت [فرانسه carte de visite]: [در تورس یا توروس در جنوب ترکیه] مشغول نگارش این شطرِ لاوائل بودم، دیدم باز دربان آمده کارت ویزیت آورد. (۵۲۹)

کازینف [روسی казино، فرانسه casino]: بالجمله شهر بال (Bâle در سویس) فواره‌های بسیار و باغچه‌های متعدد... و جای عیش و تفرج فراوان داشت. در قهوه‌خانه‌ها و باغچه‌ها و کازینف... (۲۴۱)، که به غلط کازینف چاپ شده است)

کاستینچا / **کاستینچا** [روسی ГОСТИНИЦА «مهمانخانه»]: در شهر کوتایس [قفقاز]... در کاستینچا فرود آمده، تمام اسباب حاضر بود. (۶۵ ← ۶۶، ۳۴۷)

کافشانان (café chantant «قهوه‌خانه دارای موسیقی»): ماریسی... تیاتورهای بسیار خوب دارد... قهوه‌خانه‌های خیلی خوب موسوم به کافشانان یعنی قهوه‌خانه مغنیان. (۱۳۹)

کاؤدر: سیلوری شهرچه‌ای [= شهرکی] است... بندر ترکیه می‌باشد... بر کنار دریای مرمره... بعضی

رعایا اگر احیاناً راضی هستند محض تعصب است که مسلمانان چنان که می‌گفتند: چرا باید یکی افندی باشد و مختار، و دیگری رعیت و مجبور؟ مثلاً، با این که عیسویان را کاتدر [شاید محرف کافر] می‌خوانند، بر ماها رجحان دارند. (۳۲۸)

کپک: در کوتایس [گرجستان] ... وزن و کپل ایشان گروانکه و پوت... و پولشان کپک و منات [است]. (۶۶)

کرایچار: [در ارسوا، در دریای سیاه] جویای پول شدم. دیدم در یک کرلن یا فلمرن صد کرایچار است و قیمت آن دو قران و نیم است. (۸۳ ← ۴۶۵)

کرشن: پول رایج آنجا [آلمان] تالر است که قریب چهار قران ایران می‌شود. در یک تالر سی و دو سیلبرکرشن، و در یک کرشن دوازده فنیخ است. (۴۵۸)

کرلن: ← کرایچار. (۸۳)

کریسموس [انگلیسی christmas «عید میلاد مسیح»]: در اودسا... اوقاتم صرف سیاحت بود تا زمستان سپری شد... در میان روسها اعیاد فراوان است. روز عیدی که موسوم است به کریسموس در موسم خوبی واقع است. (۳۴۴)

کستوم هاوز [Custom House]: از عمارات خیلی ظریف آنجاست گمرکخانه بسیار منظمی موسوم به کستوم‌هاوز شهر لندن. (۲۱۷ ← ۵۱۰، ۵۱۲)

کلم مدیکال: [لندن] شانزده مدرسه دارد موسوم به کلم مدیکال. (۲۱۵)

کلوب (club «باشگاه»): [در سارسین] چند خانه یهود جهت گذران شب بنا نموده بودند موسوم به کلوب که هر شب آنجا جمع می‌شدند. (۳۶۰ ← ۴۰۰، ۴۳۴)

کمتازیه [گمنازیه]: [در کورسک] مدارس زیادی آنجاست برای عموم مردم. بهترین آنها موسوم است به کمتازیه. (۴۲۴ ← ۴۲۱)

کمونیون [فرانسه communion «عشاء ربانی»]: [در والانس] به سیاحت کلیسای کالوینیست رفته قواعد نکاح را سیر کنم... معلوم شد که حکایت کابین بستن نیست. بالجمله دختری قریب به سن هفت یا هشت [سال] تمام لباسش سفید... مادر و پدر و بستگان او همه بودند... از شخصی پرسیدم: موسیو، این جمع کیانند و برای چه فراهم شده‌اند؟ گفت: این طفل دختر ژان مارتن است، و اول قبول نمودن کمونیون اوست که اکنون معصومه می‌باشد. و این عادت تمام کاتولیکان است. (۱۴۶)

کنسرواتور دز ارمیتر [فرانسه Conservatoire des arts et des métiers «کنسرواتور صناعات و حرف»]، «میتز» محرف «میتیه» است: [در پاریس] از جمله جاهای دیدنی کنسرواتور دز ارمیتر می‌باشد. و آنجا جمیع مصنوعات را از قبیل آلات ساعت و کشتی و راه‌آهن تشریح کرده‌اند. (۱۹۰؛ صورت درست این عبارت «کنسرواتور دز ارمیتر» است).

کنه [محرف «گینی»، انگلیسی guinea]: [در لندن] شیلین عبارت است از یک قران و پنج شاهی پول رایج ایران. بیست [و یک] شیلین یک کنه است که مشهور است به طلای انگلیسی در ایران. (۱۹۵)

کوبرناتور روسی губернатор «حاکم»]: [در اودسا] خانه ایوانف... نزدیک خانه کوبرناتور می‌باشد. (۳۳۴ ← ۳۶۴)

کوبلیک [ظاهراً محرف پوبلیک؛ فرانسه publique]: تولون... بسیار خوب بندری است... آجرهای نازک کنار دریا کار شده... راه خویش مشهور است به راه ناسی نیال (nationale)، و راه مارش (marche) و راه کوبلیک [که به ظن قوی غلط است و درست آن پوبلیک / publique یعنی عمومی است]. (۱۳۵)

کُورناتور ← کوبرناتور]: [در اودسا] دارنده تذکره الی شش ماه آسوده است. بعد از شش ماه... می‌رود به دیوانخانه کُورناتور که لقب حاکم یا والی آنجاست... (۳۳۲)

کولن colon، «واحد پول، هم‌ریشه با کورون»]: در سیلی... محض تنبیه نفس رفتن به پوسته‌خانه. دو دانه [سکه] طلای انگلیسی داشتم با چند کولن، دادم قبض تریست گرفتم (۹۸ ← ۴۶۵)؛ پول رایج آنجا فلرَن یا کولن [است]. (۴۷۷)

گاردامپریال [gare impériale]: در ورسای... روانه شدیم به مرکز راه آهن موسوم به گاردامپریال. (۱۷۳)

گار دو فر [gare de fer]: [در پاریس] به منزل معاونت نموده حمل ائقال به مرکز راه آهن موسوم به گاردوفر نموده آنجا نزد تذکره چی رفتیم. (۱۹۱)

گالری [فرانسه galerie]: از علامات بسیار دیدنی این شهر [میلان] یکی بازار موسوم به گالری... است. (۱۱۵ ← ۱۲۱، ۱۲۲، ۳۹۸)

گران اوپرا [grand opéra]: در پاریس... چند شب صاحب هتل تذکره تیاتورها را گرفت و ما نیز سیاحت نمودیم. شب اول در سیرگاه موسوم به گران اوپرا که اولین تیاتور پاریس می‌باشد. (۱۶۱)

گران تیاتور [grand théâtre]: در لیون... تیاتور خیلی خوبی ساخته‌اند [موسوم به گران تیاتور. (۱۵۱)]

گران هتل [grand hôtel]: در پاریس... هجده هتل بسیار خوب مشهور بود که بهترین همه آنها موسوم به گران هتل... بود. (۱۷۴)

گروانکه: در شهر کوتایس [گرجستان]... وزن و کیل ایشان گروانکه و پوت و زلادنیک است. (۶۶)

گلاتین: [در شهر ادنبورگ / ادینبرو، در ایرلند] سه موزه است. یکی در وسط کوچه موسوم به پرنس استریت که در آنجا انواع مصنوعات و اشیای قدیمه را فراهم داشته‌اند. گلاتین [فرانسه guillotine، «گیوتین»]، که آلت سربریدن است، در موزه آن کوچه است. (۵۱۷)

لاگار [فرانسه la gare]: [در لیون] حساب هتل را کرده، پرداختیم. چون کالسگه عمومی هتل روانه بود سوار شده رو به مرکز راه آهن نهادیم که به زبان فرانسه لاگار می‌نامند. (۱۵۲)

لامپ [فرانسه lampe]: [در اتاق مهمانخانه شهر لایباخ] چند دانه میخ به دیوار کوفته [بودند] جهت آویختن لباس و کلاه. لامپ به وضع دیوارکوب و دستی. لاله‌ای جهت شمع روی میز. (۱۰۲)

لبتا [lepta]: [در یونان] سکه رایج طلا و نقره است... سکه مخصوص آنجا پول سیاه لبنا و سفید دراختمی موازن فرانک است. و لبتا موازی ساتن. (۳۱۰)

لوستر [فرانسه lustre]: در این شهر [مسکو] دو تیاتور است... تیاتور بزرگ... پنج طبقه دارد برای

نشیمن... وسط آنجا لوستر بسیار بزرگی آویخته. (۴۳۰)

لوقانته / لوقانته: [در شهر روسجوقِ بلغارستان] ... رفتم به لوقانته (غذاخوری). شهر را گردش کردم (۸۲)؛ چناق قلعه... نسبت به شهرهای ترکیه بسیار جدید است. چند دانه لوقانته داشت برای مسافری. (۳۲۶)

لویی [Louis]: [در ایتالیا] پول ایشان ریال است. قیمت آن پنج فرانک، و پول سیاهش لویی می‌باشد. (۲۷۴)

ماجسترا [magistra]: [در موناکو] سرایی [است] موسوم به ماجسترا، خیلی خوب ساخته شده. (۲۵۹، ۱۳۰)

مادام [madame]: [در راه یوگسلاوی] کاپیتان ملتفت بود. خادم را خواست، گفت: چه چیز لازم دارد؟ خادم گفت: چیزی نمی‌خواست، اسم شما و مادام را پرسید و ثبت کرد. (۸۶)

مارش: در تولون... راه خوبش مشهور است به راه ناسی نیال و راه مارش و راه کوب‌لیک. (۱۳۵) ← کوب‌لیک

مارک [آلمانی mark]: هامبورگ... آلیوم در تحت حکومت پروس است. پول رایج آنجا تالر می‌باشد، ولی در زمان سابق مارک بوده. (۴۹۲)

ماکنه: [در ونیز] مجسمه حضرت مریم را دو لوح ساخته‌اند، یکی چون سر ساعت می‌رسد خود به خود عدد تفاوت می‌کند و دیگری دقیقه‌ای، که به هر پنج دقیقه تفاوت می‌نماید... و می‌گفتند در ماه دوم بهار سه صورت دارد که... بیرون آمده گردش می‌کنند، و در آن ساعت پنج ماکنه است برای ساعت و دقیقه جداگانه (۱۱۱ و ۱۱۲)؛ [در لوگزامبورگ] فلوس ایشان مطابق است با فرانسه ماکنه جدید. (۲۳۰ ← ۲۶۰)

مالنکی دام [روسی маленький там؛ «دام» محرف «تام» است]: [در ماریوپول، در قفقاز]... از صاحب منزل جويا شدم. گفت: نوکر شما را دیدم از منزل شما بیرون آمد و گفت مالنکی دام، یعنی کوچک آنجاست. (۳۵۴)

مدال [روسی медаль]: [در زاکاتالی، در داغستان] یک توپ دیدم که از دولت به او نشان مدال داده بودند و احترام مخصوص داشت. خیلی حظ بردم از اینکه دولتی به بی‌جانی در پاداش خدمت نشان امتیاز می‌دهد، محترم می‌دارد. (۳۷۱)

مژن دُنبله [فرانسه maison meublée]: [در تیون ریل، در فرانسه] شب را در خانه‌ای که موسوم بود به مژن دُنبله به سر بردم. (۲۳۱)

مساژری [messagerie]: [در لندن] رفتیم به دفترخانه مساژری، که شرکت بسیار معتبر فرانسه است که به هر جای دنیا [که] راه آهن و کشتی می‌رود، می‌برند. (۲۱۰)

میکرل: [در شهر کوتایس گرجستان] زبان ارامنه را همان [= فقط] ارامنه، و زبان روسی را جمله [= همگان] می‌دانند و در کلیساها به زبان خود عبادت می‌نمایند. میکرل و غیره نیز هستند از مسلمان و یهود. (۶۶)

میلیچا: اودسه [اودسا] تجار بسیار معتبر فراوان دارد... آسیاهای بخار متعدد و بهترین همه آنها موسوم است به پروسکی میلیچا... و میلیچا به معنای آسیاست. (۳۴۳)

میلیون [فرانسه million]: در فقره نقب [تونل میان ایتالیا و سوییس] گفتند دو نفر مهندس، یکی از جانب ایتالیا و دیگری از طرف فرانسه به نحوی مهندسی کرده‌اند که در وسط نقب تصادف نمودند [به هم رسیدند]، و به هریک از جانب دولت هفت میلیون انعام مرحمت شد. (۲۵۶)

منات: [در گرجستان] پولشان کپک و منات [است] و پول کهنه گرجیان نیز کمی یافت می‌شد. (۶۶)
موزه [فرانسه musée]: [شهر تریست] موزه بسیار خوبی [دارد] مملو از تشریحات و انطبقات و غیره. (۱۰۵ ← ۱۱۳، ۴۶۷)

موسیو [فرانسه monsieur «آقا»]: [در استانبول] رفتم نزد موسیو برمنی در بک‌آغلی... گفت: کسی را برای شما پیدا کرده‌ام که مانند او در دنیا خیلی کم است... اسمش موسیو بُری، عالم به السنه مختلفه آسیایی. (۷۳ ← ۲۲۵، ۲۷۸، ۴۲۲، ۵۲۹)

ناسی نیال [فرانسه nationale]: [در تولون] راه خوبش مشهور است به راه ناسی نیال. (۱۳۵)
ناسیونال [فرانسه Nationale]: [شهر مونیخ] موزه‌ای دارد موسوم به ناسیونال که از اشیای نفیسه مملو می‌باشد. (۴۶۷)

ناظور [عربی، «ناطور»]: [در پاریس] رفتیم به پانورام [panorama]... سیاحت کرده، بسیاری را دیدم که موافق بود با همان شهرهایی که دیده بودم. هشتاد و دو ناظور داشت. (۱۶۳)
نمره: [در تاتار بلگراد] به دست هریک نمره‌ای دادند. (۸۷ ← ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۹۰، ۵۲۹)

نونت: [در ایرلند] سکه رایج آنجا شیلین و نونت می‌باشد که پول دولت انگلیس است. (۵۱۲)
واسیل (اسم خاص روسی: واسیلی): در ابویان... کالسگه چی ما هجده پیاله بزرگ چای... خورد، خیلی تعجب کرده از روی ریشخند گفتم: واسیل چرا کم خوردی؟ گفت: بس است، باید رفت. (۴۲۲)
واکران: [در شهر ماریوپول] عمارت بسیار خوبی بود موسوم به واکران که آنجا مجلس رقص فراهم است. (۳۵۴)

واکس [انگلیسی wax؛ روسی BAKCA] زده: [در لیون] رستوران، که عبارت از ناهارگاه باشد، در هر گذر علیحده وضع شده در نهایت پاکیزگی و امتیاز. خادمان آنجا... لباسهای نظیف سفید پاکیزه اتوکشیده، گردنبند [کراوات] های ابریشمین، چکمه‌های واکس زده براق [پوشیده]... با نهایت ادب. (۱۵۱)
وانک [ارمنی، «کلیسا»]: در اچمیازین... روانه به جانب وانک شدم. بسیار وانک خوبی به نظر آمد. (۴۶)

وِزست [BepcTa]، واحد طول معادل ۱۰۶۰ متر: [در نخجوان] در کنار راه چوبی دیدم که به رنگ سیاه و سفید و سرخ نصب کرده‌اند. پرسیدم: این چوب چیست؟ گفتند: نشان وِزست [است]. (۴۴)
ورق مار خپل: [در موزه لندن] از خطوط عجیبه و غریبه بر میزها نهاده بودند... و نیز از خطوط

هندوستانی و چینی به سان کتاب مرتب داشتند. خط برمه را که بر ورق مارخپل نوشته‌اند و از جمله صنایع است... (۱۹۹)

وُرکمان هاوز [Workman House]: در شهرهای انگلیس... بعضی مردم خداپرست اجتماع نموده برای غریبان و بیچارگان سرایی ساخته‌اند که غریب یا فقیر به اجرت مختصر زیست می‌کند در نهایت آسودگی، و موسوم است به **وُرکمان هاوز**. (۵۰۲)

وژیوا [روسی В жива «زنده‌باد»]: [در شهر اودسا] سلطان تنها سوار کالسکه گشتند. از کوچهای که خیلی ممتاز است... گذشته، مردم به هر طرف کوچه دسته‌دسته ایستاده فریاد وژیوا می‌زدند. (۳۳۹)

ویو دُ سلطان [فرانسه vive le sultan یا viva Sultan، «زنده با سلطان»]: [در پاریس، به هنگام ورود سلطان عبدالعزیز] همه مردم کلاه برمی‌داشتند. در بعضی جاها فریاد **ویو دُ سلطان** می‌زدند. (۱۵۷)

هتل [فرانسه hôtel]: [در استانبول] شب را در هتلی به سر بردم. (۸۰ ← ۸۹)

هتل دُ ویل [فرانسه Hôtel de ville]: از عمارات خوب آنجا [مارسی] خانه‌ای است موسوم به **هتل دُ ویل** [شهرداری]، دیوان دخل و خرج شهر آنجاست. (۱۳۶، ۱۴۳)

هتل دوویل: (۱۴۷، ۵۲۰).

هسپیتال [انگلیسی hospital]: [در لندن] مدرسه مشهور به شول سن پول و سن پولس هسپیتال،

یعنی مریضخانه حضرت پل، از جهت عموم مردم وقف است. (۲۱۵) ← **حسپیتال**

یانکی yankee ظاهراً ینگلی «ینگلی دنیا قاره جدید، امریکا»]: [در شهر پست در مجارستان] خواستم تذکره بگیرم. ناخدا نگذاشت، خود او رفت... تذکره گرفته آورد. تلافی محبتهای آن ناخدا را دیدم به هیچ وجه نمی‌توانم بکنم، و زیاد خجلم. کتاب لغتی به **یانکی** داشتم، آن را با نهایت شرمساری به یادگار خدمت آن بزرگوار دادم. (۹۰)

اسامی خاص

در سفرنامه به یک دسته از اسامی خاص برمی‌خوریم که مؤلف آنها را به خط فارسی ضبط و نقل کرده است. در اینجا برای نمونه برخی از آنها را با ذکر شماره صفحه، و گاه معادل امروزی آنها و توضیحات مختصر نقل می‌کنیم:

آرم [میدانی در ناپل] ۱۱۵؛ آفریقا ۲۰۳؛ آمریکا ۲۸۱؛ اُونودو پاریس [Avenue de Paris]

«خیابان پاریس» ۱۷۳؛ ارمیتاژ (بهترین موزه پترزبورگ) ۴۵۲؛ اروپا ۲۳۷؛ افریقا ۱۸۰؛

انگلتره [تلفظ فرانسوی انگلیس Angleterre] ۴۹۱؛ اَنولیه [Invalide، بنای یادبود

معلولان جنگی در پاریس] ۱۷۷؛ اوسان اتلانتیک [Océan Atlantique «اقیانوس اطلس»]

۱۹۲؛ ایاسفاتس [ایاصوفیه] ۷۲؛ بریلیانته کمپانی ۴۵۲؛ بلجیک [بلژیک] ۱۹۱؛ بوا دُ بولُن

Bois de Boulogne، بیشه‌ای در حومه غربی پاریس [۱۸۰؛ بورس ۱۷۴، ۱۹۷، ۴۹۲؛ پالم گاردن [Palm Garden] ۴۸۲؛ پاله دُ پاپ [فرانسه Palais de Pape، واتیکان] ۱۴۲؛ پاله وایال [فرانسه Palais royal «کاخ سلطنتی»] ۱۸۰؛ پرنس پالس [انگلیسی Prince Palace «کاخ سلطنتی»] ۵۰۸؛ پلاس اُرلُژ [میدان ساعت] ۱۴۳؛ پلاس دازم [میدان تسلیحات] ۱۳۵، ۱۷۳؛ پلاس دُ پاپ [فرانسه Place de Pape] ۱۴۳؛ پُلُنئی [فرانسه Pologne «لهستان»] ۴۵۵؛ تامپل دُ نیم [فرانسه Temple de Nime «پرستشگاه نیم» = شهری در فرانسه] ۱۴۱؛ تیاتور رویال [فرانسه Théâtre royal «تئاتر سلطنتی»] ۱۹۹؛ جرجوا ۸۲؛ دیلا [ظاهراً نام یک باغچه که غلط ضبط شده است] ۹۴؛ دریای کاسپیان [دریای خزر] ۳۶۰، ۳۶۷؛ رُش [رُشه / roché] ۱۴۳؛ رُمان [رومی، اهل رُم] ۲۸۱ و صفحات دیگر؛ رویال تیاتر [انگلیسی Royal Theatre] ۴۶۰؛ رو امپریال [فرانسه Rue Impériale] ۱۵۰؛ رود [محرّف «رو»] امپریال ۱۳۸؛ رو ریوبلیک [فرانسه Rue République «خیابان جمهوری»] ۱۴۳؛ روسانترا [فرانسه Rue Centrale] ۱۵۰؛ سیبر [سیبری] ۳۷۴؛ شات دِ فِیْلر [فرانسه château de fleurs «کاخ گُل»] ۱۴۵؛ شاماخه [شماخی] ۳۶۷؛ شوارش پالس ۴۶۰؛ شول سن پول [مدرسه سن پول] ۲۱۵؛ صربی [صربستان] ۸۴؛ طامپل [فرانسه Temple «معبد»] ۱۴۸؛ طامپل دلیوی ۱۴۸؛ طونه ۸۰؛ فرانس [فرانسه] ۲۷۳؛ فردتامافازنو [نام قلعه و باغچه‌ای در میلان] ۱۱۵؛ کاتوفکس ۴۶؛ کارپتر دُ کاولری [فرانسه Quartier de Cavalerie «محلّه سواره‌نظام» محلّه معروف وین] ۱۴۷؛ کازلا [نام مدرسه] ۲۵۸؛ کاستینسیا Гостиница «مهمانخانه»؛ قنستن تیسنپل «مَضیف (مهمانخانه) قسطنطنیه» ۳۱۶؛ گاردن دیویلا [باغ شهر، پارک شهر] ۱۱۷؛ گاردوفر [ایستگاه راه آهن] ۱۹۱؛ لندن بریج [London Bridge] ۱۹۷؛ لندن تُوْر [London Tower] ۱۹۶؛ لوی سیسر [Louis seize «لوئی شانزدهم»] ۱۶۴؛ لیل دی الیزابتا [جزیره الیزابت] ۱۰۶؛ لیودزان سن ۱۳۹؛ ماته‌هاس ۴۶؛ نمسه [نام روسی اتریش] ۸۳؛ وُلّاخ [نام منطقه‌ای در قفقاز] ۸۲؛ هتل دلور [فرانسه Hô tel de Louvre] ۱۷۴؛ همبورخ [هامبورگ] ۸۵؛ هونگاری [هنگری «مجارستان»] ۸۳؛ یورپ ۶۹، ۱۲۰؛ یوروپا ۱۲۱؛ یورویی ۱۰۵ [هرسه: اروپا].

معنی و تعریف

مؤلف، هرگاه فرصت یافته و مناسب دیده، به صورتهای مختلف معنا یا تعریف کلمات،

اصطلاحات و اسامی را به دست داده است. در اینجا نمونه‌هایی از این مقوله را نقل می‌کنیم.

مؤلف در بسیاری جاها معادل یا معنی فارسی اصطلاح خارجی را به دست داده است و این کار را با آوردن کلمه «یعنی» انجام داده است مثل: اشتات هاوز یعنی خانه شهر [=شهرداری] ۴۸۷؛ بال تیاتر یعنی تیاتور کوچک ۴۳۱؛ بزچینی برلیانت یعنی الماس درخشان بی‌قیمت ۴۵۲؛ بلشی تیاتر یعنی تیاتور بزرگ ۴۳۰؛ بنی فیس مه و دو [محرّف مدوّرّف] یعنی به منفعت مه و دو ۴۲۴؛ دایفل بریک [بریچ] یعنی پل شیطان ۴۸۵؛ سابری یعنی جامع روس ۳۴۸؛ سواستاپول یعنی مدینه السلطان ۳۴۷؛ کاستینسیاقنستن تینسپل یعنی مزیف قسطنطنیه ۳۱۶؛ کافشاتانان یعنی قهوه‌خانه مغنیان ۱۳۹؛ کروسکی ساد یعنی باغچه شهر ۳۳۲؛ کریستال پالس یعنی قصر بلور ۲۰۲؛ کلاده یعنی کلانتر ۳۳۷؛ کلنی یعنی ستون ۱۲۱؛ کوه موسوم به کوپ‌ژار یعنی ژانوشکن ۲۵۴.

یک دسته دیگر کلمه‌ها و اصطلاحاتی هستند که تعریف شده‌اند، مثل سگ آبی [نیم ماهی نیم سگ] ۲۰۷؛ کمونیون به اصطلاح آنها یعنی جسم خداوندی را می‌خوانند، چون هنگامی که عیسی [ع] را اسیر نمودند نانی به دست گرفته بود و پیاله شرابی و گفته بود که این جسم من است و اشاره به نان نموده، و آن یک خون من است و اشاره به شراب فرموده که بخورید و بیاشامید ۱۴۶؛ هوتل دوویل را اشتات هاوز می‌گویند ۲۴۰ [که چون معادل فارسی نداشته اصطلاح فرانسوی را به کار برده است].

دسته‌ای دیگر از کلمات را به کمک حرف «که» تبیین کرده است، چنان‌که در: پادسکا، عراده‌ای که به زبان روسان پادسکا می‌نامند ۳۷۹ [آن را به صورت پادسکه هم ضبط کرده است] ۳۹۶، ۳۹۸؛ پادور، کاروانسرا که به زبان آنها پادور می‌نامند ۳۵۳، ۳۵۸؛ پارلمنت که همان دارالشوراست ۲۰۱؛ پاله ژوستیس که عدالتخانه شهر است ۵۲۳؛ پرفکتور که دارالاماره والی است ۲۳۸؛ له، که به اصطلاح یوروپیان پُلنی می‌باشد ۴۵۵؛ سرای بلور که به زبان خود می‌نامند کریستال پالس ۲۰۲؛ کفه که به زبان روسی فنه‌سیه می‌نامند ۳۴۸؛ گُورناتور که لقب حاکم یا والی است ۳۳۲؛ گران اوپرا که اولین تیاتور پاریس می‌باشد ۱۶۱؛ مرکز راه‌آهن که به زبان فرانسه لاگار می‌نامند ۱۵۲؛ ماجسترا که همان خانه شهر [=شهرداری] است ۲۵۸؛ باغچه نباتات که آن را ویتانیکس کیس می‌نامند ۳۲۲؛ ویکنج که به معنی احوال شما چگونه است [می‌باشد] ۴۶۱؛ هتل دوویل که دارالشورای [=شورای شهر] آنجاست ۵۲۰.

چند کلمه را معنی کرده است: آرآپوز پونس به معنی التماس دعا می‌باشد ۳۹۲؛ این امکانه [قهوه‌خانه‌ها] را به زبان روسی خرچونیک می‌نامند ۴۰۳؛ خرچونیک [یعنی] طعامخانه ارزان ۴۲۰؛ ملیچا به معنی آسیاست ۳۴۳.

تبیین یک دسته از اصطلاحات هم به کمک عبارت «موسوم... به» صورت گرفته

است چنان‌که در: عمارت پادشاهی موسوم است به بورگ ۹۴؛ دار الحکومه موسوم به بورگ ۹۶؛ قهوه‌خانه‌های آنجا موسوم است به تراکتیر ۳۴۲؛ دارالفنون بزرگش موسوم است به اونیورسیتیه ۲۱۴؛ خانه شهر موسوم است به سیتی هل [City Hall] ۵۱۲؛ کاخ بلور لندن موسوم [است] به گلاس پلاس ۴۶۷؛ گمرکخانه موسوم به کسترم هاوز ۲۱۷، ۵۱۰؛ کلیسای بسیار خوبش موسوم است به کاتدرال ۱۴۴؛ مشورتخانه بسیار بزرگ خیلی منظمی دارد موسوم به پارلمنت [انگلیسی parliament].

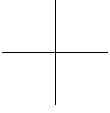
ملاحظات

هدف اصلی حاج سیاح در نگارش سفرنامه اطلاع‌رسانی و تا اندازه‌ای آموزش بوده است و از آنچه تا اینجا گفته شد معلوم می‌شود که در این کار موفق بوده و به هدف خود دست یافته است. بسیاری از اصطلاحاتی که وضع کرده وارد زبان فارسی شده‌اند، و بسیاری از نهادها و تأسیساتی که وصف کرده است در ایران پدید آمده‌اند و چنان وارد زندگی روزانه جامعه شده‌اند که کمتر به بیگانه بودنشان گمان می‌رود.

البته شماری از کلمات و اصطلاحات بیگانه که به کار برده است همچنان بیگانه مانده‌اند مثل غالب کلمات روسی و یونانی. اما سفرنامه در مجموع اثری موفق است و در میان منابعی که به معرفی فرهنگ اروپایی پرداخته‌اند جایگاه خاص دارد. حاج سیاح برخلاف «تازه از فرنگ بازگشته‌های بی‌مایه» که خود را در برابر فرهنگ و تمدن غرب باخته‌اند، عاقلانه در برابر هر پدیده خارجی می‌اندیشد و چون با آن سر و کار می‌یابد می‌کوشد تا نامی معقول برای آن بیابد یا وصفی ساده از آن به دست دهد.

زبان سفرنامه گاهی تلگرافی می‌شود، چنان‌که در صفحه ۹۶، و حتی گاهی جمله‌ها بدون فعل ساخته شده‌اند. اما، در مجموع، زبان سفرنامه رو به شفافیت و پختگی دارد و حتی کلمات خارجی مثل موزه و بانک چنان در آن جا می‌افتند و به کار می‌روند که گویی غریبه نیستند.

درس دیگری که از این کتاب گرفته می‌شود و به وجه اخلاقی آن مربوط می‌شود اتکای به نفس مؤلف و صراحت لهجه اوست.



*Hāj Sayyāh the Diary Writer,
a Moralist & Lexicographer*

A. Rūḥbakšān

Supplement No. 21
Nāme-ye Farhangestān

Tehran, June 2005

